

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه
شماره پیاپی ۲۸۶ ● ۴۸ صفحه ● ۱۰۰۰۰ ریال
ISSN:1606-9072

دوره سی و ششم ● بهمن ۱۳۹۶

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

۵

خوباران

@iRoshd

رشد





مهربان

چه خوب است در کوچه‌ها و خیابان

و بر شیشه باران....

تو را شکر می‌گویم ای آفرینندهٔ مهربان!

که می‌شویی از غصه‌ها جان ما را

و چشمان ما را

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ

سورهٔ فاطر، آیهٔ ۳۴

محمدحسین حسینی
تصویرگر: امیر نساجی

نوجوان

رشد ۵

علی اصغر جعفریان

تابلوی نقاشی زندگی

نقاشی فرایندی است که طی آن، رنگ روی سطحی مانند کاغذ و بوم، نقش ایجاد می کند و اثری خلق می شود. فردی که این فرایند توسط او انجام می گیرد، «نقاش» نام دارد. نقاشی ها سبک های متنوعی دارند؛ مانند رئالیسم (واقع گرایی)، مدرنیسم (نوگرایی)، کوبیسم (حجم گری) و... سبک ها بیانگر نوع تفکر و علاقه، اندیشه و احساسات نقاش هستند. با این مقدمه می خواهیم بگویم، هر یک از مادر زندگی مانند نقاش عمل می کنیم، ما با قلم موی اعمال و رفتارمان، تابلوی زندگی خود را ترسیم می کنیم. این تابلو می تواند بیابانی خشک و بی آب و علف، و یا منظره های زیبا و چشم نواز، مثل یک دشت شقایق باشد. بدون شک تابلوی زندگی ما دارای سبک خاصی از زندگی خواهد بود. آرایش مو و لباس، نوع گفتار، سرگرمی و تفریح، و کار و شغل همگی نشان از سبک زندگی ما دارند.

سبک زندگی مجموعه ای از ارزش ها و شیوه ها، رفتارها و حالت ها، و سلیقه ها و هنجارهاست. از طرف دیگر، از سبک زندگی افراد هر جامعه می توان شناخت لازم را از افراد آن جامعه به دست آورد. همه این ها اهمیت این موضوع را نشان می دهند. با این صحبت ها به نظر شما تابلوی نقاشی زندگی تان چه سبکی باید باشد؟ به عنوان یک ایرانی، تابلوی نقاشی زندگی مان آیا نباید نشانه هایی از زندگی ایرانی و اسلامی داشته باشد؟ به نظر می رسد، برای تحقق این امر مهم ما بیش از پیش به مطالعه در زمینه آداب و رسوم و فرهنگ کشورمان نیاز داریم. مطالعه کتاب، بازدید از موزه ها، رفتن به نمایشگاه هنری، مسافرت به شهرهای گوناگون کشورمان و آشنایی با فرهنگ اقوام ایرانی می تواند بسیار خاطره انگیز باشد.

● مدیر مسئول: محمد ناصری

● شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):

علی اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی، سید امیر

سادات موسوی، سید کمال شهابلو، کاظم طلایی، شکوه قاسمی،

علیرضا متولی، افسانه موسوی گرمارودی، ناصر نادری، بابک نیک طلب و

محبت الله همتی ● دبیر: علی اصغر جعفریان ● دستیار دبیر: زهره کریمی ● ویراستار: بهروز راستانی

● طراح گرافیک: میترا چرخیان

● نشانی دفتر مجله: تهران / صندوق پستی، ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ ● تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۴۹۰۹۷ ● پیامک: ۰۸۹۹۵۹۶-۳۰۰

● وبگاه: www.roshdmag.ir ● وبگاه رشد نوجوان: roshdmag.ir ● شماره تماس: ۴۷۵۰۰۰

● پیام نگار: nojavan@roshdmag.ir ● شمارگان: ۴۷۵۰۰۰

● ارتباط با ما:

اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۱۴۸۲-۸۸۳۰-۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظر تان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید.

● کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴

● دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی: به جز رشد نوجوان مجلات دانش آموزی زیر را نیز منتشر می کند:

رشد کودک، ویژه پیش دبستان و دانش آموزان پایه اول دبستان، رشد نوآموز برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دبستان، رشد دانش آموز، برای دانش آموزان پایه های چهارم، پنجم و ششم دبستان، رشد پرهان (نشریه ریاضی دوره متوسطه اول)، رشد جوان: برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم، رشد پرهان (نشریه ریاضی دوره متوسطه دوم).

● خوانندگان رشد نوجوان

شما می توانید قصه ها، شعرها، نقاشی ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران - صندوق پستی ۶۵۸۶-۱۵۸۷۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰-۵۷۷۲



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت است

دوره سی و هشتم ● بهمن ۱۳۹۶
شماره پی در پی ۲۸۶ ● ۴۸ صفحه
ISSN: 1606-9072 ● ۱۰۰۰۰ ریال

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
برای دانش آموزان دوره اول متوسطه

- ۱ تابلوی نقاشی زندگی.....
- ۲ همه احساسات من
- ۴ روزهای مانا.....
- ۶ یک کار انقلابی
- ۹ کدام جزیره را انتخاب... ..
- ۱۰ شاعرانه
- ۱۲ زمین شاد
- ۱۴ آرمایش ارغوانی.....
- ۱۶ دریاچه تشنه
- ۱۸ از روی طبیعت
- ۲۰ آبی در کویر

ضد زنگ

۲۱-۲۸

زنگ مثل... ۲۲

زنگ بهانی... ۲۳

زنگ نمایش... ۲۴

زنگ سلامت... ۲۵

زنگ فناوری... ۲۶

زنگ شعر... ۲۷

فیالات فوش... ۲۸

- ۲۹ جدول
- ۳۰ کیمیا نقش و دست
- ۳۲ راه سبز
- ۳۴ پیرزن موش ها
- ۳۶ جت مایونی
- ۳۸ نرمش ذهن
- ۴۰ گاو صندوق مجازی
- ۴۲ کاراته
- ۴۴ هنر گل بازی
- ۴۶ پاتوق
- ۴۸ املت کدو سبز

همه احساسات

تعدادی از انواع احساس تعلق:

علیرضا فتولی
مراجعه: میترا چپرخیان

یکی از احساس‌هایی که در همه انسان‌های سالم وجود دارد، احساس تعلق و وابستگی است. انسان موجودی اجتماعی است. معنای اجتماعی بودن این است که زندگی او به بودن با دیگران وابسته است. انسان نمی‌تواند تنها زندگی کند. ممکن است انسان‌هایی در اطراف شما باشند که تنها زندگی می‌کنند؛ اما درواقع تنها نیستند. چون دست کم غذایی که می‌خورند به دست دیگران تولید می‌شود و یا لباسی را که می‌پوشند دیگران تهیه می‌کنند. جدایی از انسان‌های دیگر و تنها ماندن بیش از حد، روان آدمی را از تعادل خارج می‌کند. نیاز به احساس تعلق و داشتن پیوند عاطفی با دیگر افراد، نیازی است که در همه انسان‌ها وجود دارد. پس با تعلق به گروهی خاص که برای ما ارزشمند است، یا انسان‌های دیگر و حتی به بعضی چیزها می‌توان احساس خوش‌بختی کرد.

احساس تعلق به دوستان:
ممکن است حتی یک دوست
(رایج‌تر از بقیه دوست داشتن)
باشیم.

احساس تعلق به خانواده:
نیازهای احساسی اولیه ما را
برآورده می‌کند.

احساس تعلق به دین و آیین و یک
عقیده فلسفی و سیاسی.

احساس تعلق به یک یا چند مکان:
مثل احساس تعلق به کشور، شهر، محل
و خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم. حتی
می‌شود به گوشه‌ای از خانه یا خیابان
یا فضایی از شهری که در آن زندگی
می‌کنیم احساس تعلق خاطر
داشت. باشیم.

احساس تعلق بسیار نیرومند است و می‌تواند به شما احساس عزت نفس، احساس هویت، احساس ارزشمندی و هدف‌دار بودن بدهد. شما باید بتوانید احساس‌های تعلق خود را شناسایی کنید. چون بعضی از احساس‌های تعلق در زندگی ما خوب نیستند و مانع پیشرفت ما می‌شوند.

پس روی یک صفحه کاغذ تمام احساس‌های تعلق خود را بنویسید.

احساس‌های تعلق خود را این‌طور طبقه‌بندی کنید:

- ۱- وابستگی‌هایی را که برای شما ضروری هستند
- ۲- وابستگی‌هایی که برای شما ضروری نیستند، اما ضروری هم ندارند.
- ۳- وابستگی‌هایی که نه ضروری‌اند و نه فایده‌ای برای شما دارند.
- ۴- وابستگی‌هایی که برای شما ضرر دارند.

احساس تعلق مفلی:

انسان‌هایی هستند که به
مفلسان احساس عاطفی
دارند. و اگر احساس عاطفی
است. و اگر احساس تعلق به
مفلسان نداشته باشند
انگیزه‌های لازم برای پیشرفت
داشته باشید.

احساس تعلق به یک گروه
مذهبی، ورزشی یا فرهنگی

در شبکه‌های اجتماعی به‌کانون
هوادران رشد پیوندید:



@iRoshd

با مطالب
متنوع و جذاب

با تمرین و تلاش باید تمام احساس‌های وابستگی را که برای شما
ضرر دارند، از بین ببرید.
و اگر احساس تعلق برای شما خوب است و در زندگی شما وجود
ندارد، آن را ایجاد کنید.

۳ بهمن:

ولادت حضرت زینب (س) - روز پرستار

حسین (ع) سه ساله رفت تا خبر خوب تولد خواهرش زینب (س) را به پدر بدهد.
او گفت: پدر، خدا خواهری به من داده است. با شنیدن این حرف بی اختیار اشک از چشمان امام علی (ع) جاری شد.
حسین (ع) گفت: پدر، من خبر خوش برایتان آوردم، چرا گریه می کنید؟
ایشان گفتند: پسر من زود است که تو را از این اشکها را بدانی.

۹ بهمن:

روز نیروی هوایی

صبح آن روز مدرسه علوی پذیرای صدها نفر از اعضای نیروی هوایی، نیروی ارتش و همافران بود که برای بیعت با امام (ره) به آنجا رفته بودند.
این ماجرا به سرعت در روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها منعکس شد و خبرگزاری رویترز خبری مبنی بر حمایت ارتش، نیروی هوایی و همافران از امام خمینی (ره) منتشر کرد.
انقلاب، آخرین قدم‌های خود را به سوی پیروزی نهایی برمی داشت.

۱۴ بهمن:

روز فناوری فضایی

مثل موشک و هواپیما و بالون هستند.
ماهواره‌ها را می‌گوییم. همیشه چیزی که می‌تواند پرواز کند و به آسمان برود شگفت‌انگیز است.
در سال ۱۳۸۷ ماهواره امید، اولین ماهواره ایرانی به فضا فرستاده شد. این ماهواره از نوع مخابراتی بود. ماهواره‌های مخابراتی به منظور ارتباط با مکان‌های دور و کسب اطلاعات به فضا فرستاده می‌شوند.
ماهواره‌های هواشناسی، زیستی و ستاره‌شناسی از انواع دیگر ماهواره‌ها هستند.

۱۲ بهمن:

بازگشت امام به ایران، آغاز دهه فجر

بعد از خروج شاه از کشور، امام خمینی (ره) در پیامی به جهان اعلام کردند: «خروج شاه از ایران اولین مرحله پایان یافتن سلطه جنایت بار ۵۰ ساله رژیم پهلوی است که به دنبال مبارزات قهرمانانه ملت ایران صورت گرفته است. من این پیروزی را به ملت ایران تبریک می گویم.»

ساعت ۶ صبح خیابان ها سرشار از جمعیت شده بود. سه میلیون ایرانی به استقبال رفته بودند تا پیروزی بزرگشان را با امام جشن بگیرند.

۲۲ بهمن:

پیروزی انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی ایران، فرانسه، روسیه و الجزایر مهم ترین انقلاب های دنیا هستند. یکی از ویژگی هایی که انقلاب اسلامی ایران را از سایر انقلاب ها جدا می کند، هدف آن است. در انقلاب های روسیه و فرانسه، مردم به دنبال زندگی بهتر از نظر مادی بودند، اما هدف انقلاب اسلامی ایران والا تر بود و مردم خواستار حاکمیت الهی بودند.

روزهای پیروزی

۲۹ بهمن:

قیام مردم تبریز به مناسبت چهلمین روز شهدای قم

خورشید در آسمان می گفت ساعت ده است. تبریز منتظر تجمع مردم در مسجد میرزا آقا یوسف مجتهد بود. این تجمع از سوی علمای تبریز و به دنبال چهلیم شهدای قم برگزار می شد.

رئیس کلاتری هم آنجا بود و به خادم مسجد اجازه نمی داد در را باز کند. در نهایت، بی احترامی او به مسجد باعث شد محمد تجلا به فروش آید. تکه آجری به سمت مأمور پرت کرد و مأمور با اسلحه محمد را شهید کرد. شهادت محمد، نقطه شروع حماسه ۲۹ بهمن تبریز شد.

امام آمد

سخنرانی امام در فرودگاه

بانگ «الله اکبر» و خمینی امام ما است
فرودگاه را به لرزه در آورد

اطلاعات
شماره ۱۶۰ سال
روزنامه و ۲۲
صبح امروز
مقام خبری
نویسنده

آخرین پیام امام
خمینی در پاریس

پخش
مستقیم
لو نه نو



اطلاعات
دانشگاه آذرآبادگان تعطیل شد
بدنبال آشوب ۲ روزه تبریز

اسلامی
کشته شدگان و مجروحین
حوادث خونین آذر روزه تبریز

ایستادگانه استقامت
هزاران دانشجو
فراتر از تصور
مراکز کوی که این
کشیدند
با تکیه بر قدرت جوانان

از امیدواران آذر با جان و آتش و شعله ایچاد گردانند

در جبهه ای که در جبهه ای

یک کار انقلابی

تصویرگر: مسعود کشمیری
 ابراهیم حسن بیگی

بیشتر بخوانیم

نویسنده: امیرحسین فردی

ناشر: انتشارات مدرسه

سال نشر: ۱۳۹۶

این کتاب مجموعه پنج جلدی است و گزیده‌ای از سرمقاله‌های نویسنده محسوب می‌شود که به طور مرتب در مجله هفتگی «کیهان بچه‌ها» منتشر شده‌اند. مطالعه این مجموعه نوجوانان را با راز و رمز نوشتن بیشتر آشنا می‌کند.



هی داشتیم با خودم کلنجار می‌رفتم چه کنم؛ بروم یا نروم؟ محسن گفته بود نباید پترسی، این کارها ترس ندارد. الان دیگر کسی نمی‌ترسد. امشب حتماً بیا. اما من همچنان می‌ترسیدم. ترس هم داشت؛ اینکه نصفه‌های شب بزنی بیرون و توی خیابان‌ها و کوچه‌های پر از مأمور، اسیری رنگ را بگیری دستت و روی دیوارها شعارهای انقلابی بنویسی، آن هم شعار مرگ بر شاه! عصر برای نماز رفته بودم مسجد. بعد از نماز، محسن را دیدم. سرش حسابی شلوغ بود و داشت بین بچه‌های محل تقسیم کار می‌کرد. تا مرا دید، گفت: «ها... آمدمی فرهاد؟»

آمد طرفم، لبخندی زد و ادامه داد:

«امشب می‌فرستم بروی خیابان شاه. هر چه دیوار دیدی، بنویس مرگ بر شاه!»
گفتم: «حالا نمی‌شود از خیر دیوارنویسی بگذریم؟ کار دیگری اگر هست، انجام می‌دهم.»

اول چپ‌چپ نگاهم کرد و بعد گفت: «وقتی از دیوارنویسی می‌ترسی، چه کار دیگری می‌ماند که نترسی؟! می‌خواهی اسلحه بگیری دستت و بروی شاه را ترور کنی؟!» داشت مسخره‌ام می‌کرد. دلم می‌خواست نمی‌ترسیدم و می‌گفتم باشد و روی دیوارها شعار بنویسم، اعلامیه پخش کنم و حتی مثل خود محسن بمب‌های دستی آتش‌زا درست کنم. اما من انگار عرضه این کارها را نداشتم. گفتم: «نه. مثلاً توی راهپیمایی‌ها پلاکارد بگیرم دستم.»
محسن سرش را تکان داد و گفت: «پلاکارد را که می‌شود دست هر ننه قمری داد!»

بعد لحظه‌ای فکر کرد و گفت: «بین فرهاد، حالا که دلت می‌خواهد کاری انجام بدهی، یک مأموریت کوچک اما مهم برایت دارم.»

زود پرسیدم: «چه کاری؟»

محسن گفت: «همین جا باش، الان برمی‌گردم.»
تا برگردد، دلم به هزار راه رفت. چه کاری قرار بود انجام بدهم؟ خدا خدا می‌کردم اولین مأموریتم کار خطرناکی نباشد. از وقتی انقلاب شروع شده بود، روزی نبود که بین مردم و مأموران نظامی درگیری



نباشد. با اعلام حکومت نظامی، شهر به یک پادگان نظامی تبدیل شده بود. همه خیابان‌ها پر از سرباز بود. مخصوصاً از ساعت نه شب که حکومت نظامی شروع می‌شد و هیچ کس حق نداشت از خانه بیرون بیاید.

نگاهی به ساعت انداختم. کمتر از یک ساعت دیگر حکومت نظامی شروع می‌شد. یعنی محسن می‌خواست چه کاری انجام بدهم؟ کاش می‌گذاشت برای فردا!

وقتی برگشت، توی دستش یک کیف کوچک چرمی بود: - بگیر. مأموریت تو از الان شروع می‌شود.

کیف را گرفتم و پرسیدم: «چی هست توی این؟» گفت: «چیز مهمی نیست. چند تا اعلامیه است که باید برسانی دست کسی.»

دست کرد توی جیب بغل کتش و کاغذ کوچکی بیرون آورد و داد دستم:

- آدرس را این‌جا نوشته‌ام. کیف را می‌دهی دست سید محمود و قبل از این که حکومت نظامی شروع شود، می‌روی خانه. جوری حرف می‌زد که انگار قرار است یک لیوان آب را سر بکشم و بعد بنشینم سر جایم. کیف را داده بود دستم و اصلاً هم فکر نمی‌کرد توی این بلیشو، اگر گیر نیروهای حکومت نظامی می‌افتادم چه بلایی سرم می‌آمد.

دلم می‌خواست کیف را برگردانم و بگویم این کار که خطرش بیشتر از دیوار نویسی است، اما...

- راه بیفت برو که الان حکومت نظامی شروع می‌شود. ناگهی به آدرسی که نوشته بود، انداختم. جای دوری نبود. دو خیابان بالاتر بود. باید راه می‌افتادم.

خیابان کمی شلوغ بود. مردم تند تند داشتند می‌رفتند تا قبل از شروع حکومت نظامی، به خانه‌هاشان برسند. کیف را گرفتم دست راستم و سعی کردم از بین مردم راه بروم تا نظر سربازهایی که سر کوچه‌ها و چهارراه‌ها ایستاده بودند، به من جلب نشود. اولش کمی می‌ترسیدم، اما بعد که دیدم خبری نیست و هر کس سرش به کار خودش گرم است، قدم‌هایم را تندتر کردم. کم‌کم داشتم بدون ترس، یک کار بزرگ و انقلابی می‌کردم. بردن این همه اعلامیه، اول به خودم و بعد به محسن ثابت می‌کرد که ترسم ریخته و انقلابی بودن کار چندان سختی هم نیست.

همین جور داشتم با خودم فکر می‌کردم و می‌رفتم که رسیدم سر چهارراهی که یک کامیون ارتشی سرش ایستاده بود و چند سرباز و گروهان در دو طرف چهارراه ایستاده بودند. می‌توانستم

از کنارشان با خونسردی بگذرم و بروم آن طرف خیابان. اما تا دیدم یکی از سربازها درحال گشتن جیب جوانی هم سن و سال خودم است، ناخودآگاه ایستادم و دوباره ترس افتاد به جانم. سرباز قلبم بالا رفت و شد هزار تا. کیف را چسباندم به سینه‌ام. کیفی با آن همه اعلامیه! اگر گیر می‌افتادم، کارم ساخته بود. باید برمی‌گشتم و از نگاه تیز و بی‌پروای نیروهای حکومت نظامی خودم را دور می‌کردم. تا برگشتم، دستی مچم را گرفت. سرم را که بالا آوردم، سرباز قذبلند و قلچماقی را دیدم که پرسید: «چی توی کیف داری؟»

چنان ترسیده بودم که کیف از دستم افتاد. خواستم قید کیف و اعلامیه‌ها را بزنم و فرار کنم... اما سرباز مچ دستم را چسبیده بود. خم شد کیف را از زمین برداشت و مرا کشید طرف چهارراه که یک جیب ارتشی آنجا ایستاده بود. حال خودم را نمی‌فهمیدم. لابد صورتم مثل گچ سفید شده بود.

سرباز جلوی افسری که مرد میان‌سالی بود، ایستاد و کیف را داد دستش. نفهمیدم حرفی هم زد یا نه. تنها چیزی که فهمیدم، این بود که افسر وقتی در کیف را باز کرد، یک مشت برگه سفید را بیرون آورد و ناگهی به آن‌ها انداخت. بعد کیف و کاغذها را داد دستم و گفت: «برو» به همین سادگی!

بدون اینکه حرفی بزنم، کاغذها را گذاشتم توی کیف و برگشتم. داشتم از خوش‌حالی بال درمی‌آوردم که توی کیف فقط چند برگ کاغذ سفید بود.

اما چرا؟ مگر محسن نگفته بود این اعلامیه‌ها را بدهم به سید محمود؟ پس اعلامیه‌ها کجا بودند؟

باید برمی‌گشتم و همین سؤال را از محسن می‌پرسیدم. برگشتم مسجد و محسن وقتی ماچرا را شنید، لبخندی زد و گفت: «خواستم امتحانت کنم. خواستم ببینی انقلابی بودن چقدر سخت است، چقدر هوش و زرنگی می‌خواهد. همین جوری نمی‌شود با یک کیف پر از اعلامیه راه افتاد و رفت جلوی نیروهای نظامی ایستاد...»

محسن حرف می‌زد و من سرم را انداخته بودم پایین. خجالت می‌کشیدم به چشم‌هایش نگاه کنم. حرفی برای گفتن نداشتم.



تصویر گر: سام سلماسی
تیلوفر نیک‌بینیاد

کدام جزیره را انتخاب می‌کنید؟



اگر همین اول کار به شما بگویم، کتابی که قرار است امروز با آن آشنا شویم، ۲۹۰ سال پیش نوشته شده، چه واکنشی نشان می‌دهید؟ شاید بگویید کی حال دارد همچین کتابی بخواند؟ ما حرف مادر بزرگ و پدر بزرگمان را هم گاهی متوجه نمی‌شویم، چه برسد به آدم‌های ۳۰۰ سال قبل! اما مطمئنم وقتی بگویم این کتاب به مسافرت، آن هم از نوع عجیب و غریبش مربوط است، حتماً شما هم هوس خواندنش را می‌کنید. هنوز نتوانستید حدس بزنید این بار چه کتابی را در نظر داریم؟ خب زیاد به خودتان فشار نیاورید. چون حال و حوصله‌تان را برای خواندنش نیاز دارید. کتاب این دفعه‌مان «سفرهای گالیور» است. شاید خیلی از شما فیلم یا انیمیشنی از این کتاب دیده باشید، یک قطعه موسیقی درباره‌اش شنیده باشید، به تماشای نمایشی با این نام رفته باشید، کمیک استریپی از آن به چشمتان خورده باشد، عروسک‌ها و مجسمه‌هایش را خریده باشید، سریال‌های تلویزیونی کم‌دیش را دیده باشید و خیلی چیزهای دیگر. آخر می‌دانید، این کتاب نه تنها در زمان خودش، که حتی همین حالا هم آن قدر معروف است که هر نوع محصولی که فکرش را بکنید، درباره آن ساخته‌اند. می‌خواهید بدانید چرا این داستان این قدر معروف شده است؟ **جانانان سوئیفت**، نویسنده این کتاب، با اینکه در جنگ‌های ایرلند شرکت کرده بود و مسئولیت‌های سیاسی و مذهبی هم داشت، در تمام تاریخ بیشتر از همه به عنوان نویسنده سفرهای گالیور معروف شده است. علت آن را می‌توان نوشتن یک داستان خیالی دانست که به زمان و مکان محدود نمی‌شود. یعنی آدم‌ها در هر دوره زمانی و در هر کشوری می‌توانند خیالشان را به کار ببندازند و همراه گالیور به سرزمین‌های عجیب و غریب سفر کنند. **گالیور**، شخصیت اصلی این کتاب، ناخدایی بود که در طول داستان به خاطر مشکلاتی که برایش پیش می‌آمد، مجبور می‌شد به جزیره‌ای پناه ببرد. مثلاً کشتی‌اش می‌شکست و او راهی نداشت جز اینکه خودش را به نزدیک‌ترین خشکی برساند. برای همین هم در طول داستان به چهار جزیره عجیب و غریب رفت و شرح ماجراهایی را که برایش اتفاق افتاده بود، نوشت. دفعه اول بعد از شکستن کشتی‌اش، توسط امواج به جزیره‌ای برده شد به نام «سرزمین لی‌لی پوت‌ها». محل زندگی آدم کوچولو‌هایی که اندازه انگشتش بودند و در دو سرزمین همسایه، مدام با هم سر شکستن تخم مرغ از بالا با از پایین دعوا می‌کردند. دفعه دوم باز هم کشتی‌اش شکست و این بار به سرزمینی به نام «براب دینگ‌نگ» رفت که برعکس قبلی بود. یعنی این بار گالیور یک کوتوله به حساب می‌آمد، چون ساکنان آن جزیره حسابی غول پیکر بودند و او را توی یک قوطی کوچک نگه می‌داشتند. سومین بار جزیره‌ای عجیب در آسمان دید و ساکنین جزیره او را بالا کشیدند. آن‌ها به شدت درگیر علم بودند و دلشان می‌خواست از هر چیز ساده و پیش‌پا افتاده‌ای استفاده علمی کنند. اسم این جزیره «لایپوتا» بود. چهارمین بار هم به سرزمینی رفت که اسمش «هوئی‌هِنِم» بود؛ جایی که اسب‌هایش از آدم‌ها باهوش‌تر بودند و بر انسان‌ها حکومت می‌کردند. اگر شما جای گالیور بودید، این جزیره‌ها را ترک می‌کردید یا در یکی از آن‌ها می‌ماندید؟ اصلاً کدام یکی را بیشتر دوست دارید؟ جزیره لیلی پوت‌ها یا یک جزیره علمی که از خیار هم نور تولید می‌کند؟ شاید هم به اطلاعات بیشتری نیاز دارید. پس بهتر است زودتر کتاب سفرهای گالیور را بخوانید تا راحت‌تر بتوانید تصمیم بگیرید که اگر یک روز وسط دریا بودید و کشتی‌تان شکست، کدام جزیره را برای سکونت انتخاب کنید.



خبر قسنگ

نم نم باران زده
برگ هایم تازه اند
شعرهای من پر از
شوق بی اندازه اند

غنچه هایم را نسیم
یک به یک، وا می کند
شافه هایم را پر از
عطر گل ها می کند

قاصدک ها می رسند
با فبرهای قشنگ
در زمستان، یک بهار
می شکوفد، رنگ، رنگ

جای سیب تازه، ماه
توی دستان من است
از بهار انقلاب
چشم دنیا روشن است

اکرم السادات هاشمی پور

نامه

هر پرنده نامه ایست
از زمین به آسمان
می رسد به ابرها
می رسد به کوهکشان

هر پرنده یک دعاست
یک دعای ناب ناب
می شود بدون شک
زود زود مستجاب

نامه های یکی یکی
می رسد به دست دوست
ای دعا پرنده شو
مقصدت به سوی اوست

سعیده اصلاحی

تصویرگر: میترا چرخیان

جای پا

پرنده فکر کرد
فطر کند

به انتهای آسمان سفر کند
و آسمان که انتها نداشت
پرنده رخت و چند جای پا
میان ابرها به جا گذاشت

افسانه شعبان نژاد

ماه من

ماه صدا می کند
باز هم امشب مرا
پنجره باز است باز
ماه کجا، من کجا

بین من و ماه من
فاصله کم بود کاش
گردش روز و شبم
دست فودم بود کاش

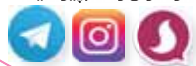
ماه صدا می کند
باز مرا یک نفس
با پر رویای خود
می پریم از این قفس

شکوه قاسم نیا

قَدِّ

لایه لایه خاک
لایه لایه سنگ
باهم و کنار هم نشسته اند
داستانشان در انتها به قله می رسد
گرچه بارها و بارها شکسته اند
معصومه مرادی

در شبکه‌های اجتماعی به‌کانون
هوادران رشد پیوندید:



@iRoshd

بامطالب
متنوع و جذاب

درناهای ساداکو

ساداکو ساساکی دختر بچه‌ای دوساله بود که بمب اتمی در «هیروشیما» ژاپن فرود آمد. با وجود اینکه او کیلومترها از محل سقوط بمب فاصله داشت، اما در اثر تشعشعات رادیواکتیو بمب به نوعی از سرطان خون دچار شد.

او حدوداً به سن ۱۲ سالگی که رسید، بیماری‌اش به قدری شدت یافت که پزشک‌ها راهی برای معالجه‌اش پیدا نکردند. در آخرین روزهایی که دخترک زنده بود، کسی به ملاقاتش رفت و برایش از افسانه «هزار درنای کاغذی» گفت که اگر کسی هزار درنای کاغذی داشته باشد، خداوند آرزویش را برآورده می‌کند و او را شفا می‌دهد.

ساداکو با وجود اینکه می‌دانست «هزار درنای کاغذی» افسانه است، اما شروع به ساختن هزار درنا کرد و روی بال آن‌ها نوشت: «من صلح را روی بال تو می‌نویسم و تو به همه جا پرواز کن.» او فقط موفق به ساختن ۶۴۴ درنای کاغذی شد و از دنیا رفت. اما با رفتن ساداکو، قصه هزار درنا تمام نشد...

دوستان ساداکو شروع به ساختن بقیه هزار درنای کاغذی کردند و کوشیدند ساداکو را به آرزویش برسانند. اکنون، درنای کاغذی نماد صلح است و سالانه تعداد زیادی از درناهای کاغذی، در سالروز فرود بمب اتمی آمریکا در هیروشیما به ژاپن روانه می‌شود تا صدای صلح به گوش جهانیان برسد.



چطور منقرض شده‌ها را درست کنیم؟

منقرض شده‌های رمزآلود

همه ما می‌دانیم که دایناسورها موجودات واقعی و زنده‌ای بودند که میلیون‌ها سال پیش به دلایل مختلفی منقرض شده‌اند. شاید این موجودات عجیب و غریب و بزرگ برای خیلی از ما جذاب و پر از رمز و راز باشند.

اوریگامی

اوریگامی یا علم «کاغذ و تا»، یکی از کارهای محبوب ژاپنی‌هاست که امروزه در سراسر دنیا طرفداران زیادی دارد. خوب است بدانیم که اوریگامی علاوه بر ساختن کاردستی‌های ساده و پیچیده، در معماری، نجوم، تجهیزات ماشین و بسیاری از علوم دیگر کاربرد دارد.

مژده رضشان



چی؟ شستن لباس‌ها و ظرف‌ها، غذا درست کردن؟
گفت: «فعلاً جز اینکه امیدوار باشیم زودتر وصل
شود، چاره دیگری نداریم.»

در بهمن ۱۳۹۵، شهرهای اهواز، آبادان، خرمشهر
و چند شهر دیگر استان خوزستان، مژه تلخ چند روز
قطعی برق را چشیدند. خرابکاری، زیر سر ریزگردها
بود. گرد و غباری که دانه‌هایش بسیار ریزند و از ۱۵
- ۱۰ سال پیش، مزاحم بسیاری از مناطق ایران هستند.
ریزگردها چه هستند و از کجا پیدایشان شده؟
یک مشت خاک و سنگ و واکه را توی هوا پاشید. چه
می‌بینید؟ چقدر طول می‌کشد تا همه ذرات، روی زمین
بیفتند و به ترتیب، چه چیزهایی روی زمین سقوط
می‌کنند؟ حالا همین آزمایش را جلوی باد پنکه انجام
دهید؟ نتیجه چه فرقی می‌کند؟

ذرات ریز خاک با وزش باد در هوا شناور می‌شوند
و به نقاط دیگر، می‌روند. ذرات درشت‌تر، حداکثر بعد
از دو سه ساعت روی زمین می‌نشینند، شیه توفان‌های
مناطق کویری. اما ذرات بسیار ریز خاک که حتی با یک
باد ضعیف هم در هوا معلق می‌شوند؛ گاه ۵-۴ روز در هوا
شناور می‌مانند و راه‌های بسیار طولانی را طی می‌کنند.
حتماً می‌پرسید: «چرا ۵۰-۴۰ سال پیش خبری
از ریزگردها نبود و یکدفعه از کجا سر و کله‌شان پیدا
شد؟»

سری به نقشه ایران بزنید و این محدوده‌ها را
روی آن پیدا کنید: تالاب هورالعظیم، باتلاق گاوخونی،
دریاچه بختگان و دریاچه هامون.

این‌ها پهنه‌های آبی وسیع و البته کم عمقی بودند که
بسترشان را گل بسیار ریزدانه و نرمی تشکیل می‌داد.
در سال‌های اخیر، بسیاری از این پهنه‌های آبی کشور
به دلایل متفاوت خشک شده‌اند. حالا همین زمین‌های
خشک شده، بیابان‌های بزرگی شده‌اند که ممکن است
منبع اصلی ریزگردها باشند. فقط بیابان‌های استان
خوزستان، چند برابر شهر اهواز وسعت دارند!

شما کجا زندگی می‌کنید؟ تا حالا تجربه برخورد با
هجوم ریزگردها را داشته‌اید؟ فکر می‌کنید برای مقابله
با ریزگردها، چه باید کرد؟ چه توصیه‌ای برای مسئولان
و هم‌شهری‌هایتان دارید؟

ماسک مزخرف! هر بار که نفس می‌کشم، غبار هوا
توی بافتش گیر می‌کند و روزه‌هایش را کمی بیشتر
از قبل، می‌بندد. همین است که هر چه می‌گذرد، نفس
کشیدن سخت‌تر می‌شود.

باید زودتر خودم را به خانه برسانم. نیم ساعت
است بیرونم. چشمم خشک شده و می‌سوزد. هر بار پلک
می‌زنم، انگار مشتی سوزن ریز توی چشمم فرو می‌رود.
می‌ترسم پلک‌هایم را تکان بدهم. هر قدر دیرتر پلک
می‌زنم، دردش بیشتر می‌شود! خوب نمی‌بینم. همه جا
را مه غلیظی از غبار گرفته. آنقدر غلیظ که فکر می‌کنم
باید با دست کنارشان بزنم تا بتوانم از میانشان عبور کنم.
به راهم ادامه می‌دهم. از کنار مغازه‌ای می‌گذرم.
آشناست. همان ساندویچی است که فلافل و
سمبوسه‌هایش حسابی پر و پیمان است. تعطیل است.
لباس فروشی کنارش هم همین طور. حتی میوه فروشی
هم. همه تعطیل‌اند. شهر تعطیل است!

چند روز است که برق رفته. چراغ‌های راهنمایی
کار نمی‌کنند و ماشین‌ها توی گرد و غبار، سرگردان و
آشفته با هم تصادف می‌کنند. چند ماشین، کج و کوله
کنار خیابان پارک کرده‌اند. احتمالاً بنزین تمام کرده‌اند.
پمپ بنزین‌ها هم که برق ندارند.

دهانم خشک شده. زبانم عین کویر، ترک خورده.
به شدت تشنه‌ام. حتی آب دهان هم ندارم که قورتش
بدهم. تا ته حلقم خشک است. کاش می‌شد یک بطری
آب معدنی خرید. اما مغازه‌ها تعطیل‌اند. تازه باز هم
بودند، فرقی نمی‌کرد. همین دیروز بود. بطری آب
معدنی را از توی یخچال مغازه برداشتم. خیلی خنک
نبود. اما به هر حال خوب بود. کارتم را درآوردم که
حساب کنم. مغازه‌دار گفت: «کارتخوان کار نمی‌کند.»
گفتم: «الان از عابر بانک پول می‌گیرم و می‌آیم.» گفت:
«عابر بانک‌ها هم از کار افتاده‌اند.»

وقتی برق نباشد، پول توی کارت به هیچ دردی
نمی‌خورد! تازه این آخر ماجرا نبود. شیر آب مغازه را باز
کردم که حداقل صورتم را با آن بشویم، اما فسی کردو ...
- آخر چرا آب قطع شده؟!

صاحب مغازه سری تکان داد و گفت: «پمپ‌های
انتقال آب شهر برقی هستند. آن‌ها هم خاموش شده‌اند.»
کلافه گفتم: «یعنی نه آب داریم و نه برق؟ پس حمام

همه چیز به همین راحتی‌ها نبود. انگیزه می‌خواست. تلاش و پشتکار می‌خواست. سختی‌ها را هم باید تحمل می‌کردند. فکرش را بکن، هم‌زمان هم بخواهی روی یک پروژه علمی کار کنی و هم درس‌هایت را خوب بخوانی. سخت می‌شود. مگر نه؟ اما ثمین و فهیمه دیگر تصمیمشان را گرفته بودند. آن‌ها می‌خواستند جزو برگزیدگان دومین دوره مسابقه دانش‌آموزی نور شوند و همین هم شد. آن‌ها حالا کلاس هشتم هستند و از استان اصفهان، شهرستان فریدون‌شهر و پژوهش‌سرای رازی در این مسابقه شرکت کرده‌اند.

آزمایش ارغوانی

گفت و گو با ثمین اصلانی و فهیمه رفیعی

نازنین مشایخ



الکترونیکی درسی را داشتیم که در آن رتبه برتر کشوری را کسب کردم. همچنین در «مسابقات آزمایشگاهی علوم خوارزمی منطقه‌ای» رتبه اول را به دست آوردم و به مرحله استانی راه پیدا کردم.

سطح پروژه‌های ارائه شده در این مسابقه چطور بود؟

فهمیم: تقریباً همه پروژه‌ها در سطحی عالی قرار داشتند. داوری این مسابقه هم خیلی خوب بود و امیدوارم باز هم در این مسابقه شرکت کنیم.

در اوقات فراغتتان چه کارهایی انجام می‌دهید؟

هر دو: مطالعه کتاب، انجام فعالیت‌های ورزشی و هنری. می‌گوییم: چه جالب که علاقه‌هایتان به هم نزدیک است!

چه کسانی در این مسیر همراهی‌تان کردند؟

فهمیم: اولین کسی که تشویق‌مان کرد در این مسابقه شرکت کنیم. مربی بزرگوار جناب آقای اصلانی بود که با زحمات او توانستیم در این جشنواره برگزیده شویم. ثمین: تشویق والدین هم که جای خود دارد.

به عنوان یک نوجوان، برگزیده شدن در این مسابقه چه تأثیری روی شما گذاشت؟

ثمین: برگزیده شدن در این مسابقه به من نشان داد که هیچ غیرممکنی وجود ندارد و همه چیز با تلاش، کوشش و همکاری ممکن می‌شود. کلید همه آرزوها در دستان خود ماست و خودمان هستیم که تصمیم می‌گیریم در آن را بگشاییم یا ببندیم.

نویسندگان: احسان و علی رضائی

ناشر: کتاب تارا

بیشتر بخوانیم

سال نشر: ۱۳۹۶

این کتاب جلد بیست و یکم از مجموعه «همراه با علم، هم‌گام با دانشمندان» است که به زندگی کوپرنیک، پدر علم ستاره‌شناسی و فعالیت‌هایش در قالب اختراعات، اکتشافات و نظریه‌هایش می‌پردازد.



در مورد طرحی که با آن در مسابقه برگزیده شدید، توضیح بدهید.

ثمین: آزمایش ما هم فیزیکی بود و هم شیمیایی. ابتدا مقداری محلول آمونیاک را در «بالن» می‌ریزیم و آن را حرارت می‌دهیم تا تقریباً به جوش بیاید. سپس چوب پنبه و لوله شیشه‌ای را روی بالن قرار می‌دهیم. از قبل هم مقداری فنول فتالین را در آب حل می‌کنیم و آن را در «بشر» می‌ریزیم. حال بالن را وارونه می‌کنیم، طوری که لوله متصل به آن در محلول بشر قرار گیرد. با سرد شدن بالن فشار هوای داخل بالن کاهش می‌یابد و فشار هوای بیرون باعث می‌شود، محلول فنول فتالین از لوله شیشه‌ای بالا بیاید و وارد بالن شود. در آنجا بر اثر واکنش آمونیاک و فنول فتالین رنگ مخلوط ارغوانی می‌شود.

به طور میانگین چقدر زمان برای این کار می‌گذاشتید؟

فهمیم: یک روز در هفته.

کار چطور پیش می‌رفت؟ در مورد سختی‌ها و موانعش بگویید.

ثمین: گاهی مجبور بودیم برای انجام هر چه بهتر آزمایش، مراحل را مجدداً تکرار کنیم که این کار را سخت می‌کرد. اما خاطره‌های شیرین هم داشتیم. مثلاً همین صحنه فیلم برداری که برایمان یک تجربه جدید بود، بهترین خاطره ما شد. فهمیم: موانع این کار کمبود مواد و امکانات بود که با تلاش آقای اصلانی، دبیر شیمی و آقای جعفرزاده مسئول پژوهش سرا و کارشناس آزمایشگاه، آقای رفیعی برطرف شد.

انجام پروژه با درس خواندن تداخل داشت؟

ثمین: نه، هیچ تداخلی نداشت و هر دو در درس‌هایمان توانستیم با نمره‌ای عالی قبول شویم و علاوه بر آن انجام این پروژه به تقویت درس علوم ما کمک کرد.

قبل از این در مسابقه‌های دیگری هم شرکت کرده بودید؟

ثمین: بله. من به صورت انفرادی پروژه ساخت محتوای



▲ عکس: حسن حقی



سال‌های سال «دریاچه ارومیه» با رنگ آبی تیره روی نقشه جغرافیای ایران در شمال غربی کشور جا خوش کرده بود و کسی کاری به آن نداشت. نه وسعتش را روی نقشه کم و زیاد می‌کردند و نه رودهایی که به آن می‌ریخت شکلشان عوض می‌شد. اگر هم معلم جغرافیایی از دانش‌آموزان کلاس می‌خواست جای دریاچه ارومیه را روی نقشه نشان بدهند، کمتر کسی در پیدا کردن و نشان دادن این دریاچه وسیع در فاصله بین آذربایجان شرقی و غربی مشکل داشت و فوری نمره این سؤال را می‌گرفت.

چند سال پیش، ناگهان از همه جا خبر رسید که دریاچه ارومیه دارد خشک می‌شود! گوش‌های معلمان و دبیران جغرافیا بیشتر از همه تیز شد. آن‌ها نمی‌خواستند دریاچه زیبای آذربایجان خشک شود و آن را مثل یک بیابان روی نقشه‌هایشان به دانش‌آموزان نشان بدهند. بعد از دبیران و معلمان جغرافیا، نوبت به هزاران باغ‌دار و کشاورز اطراف دریاچه رسید تا نسبت به خشکی دریاچه حساسیت نشان بدهند: آن‌ها می‌دانستند معیشت و زندگی‌شان به دریاچه وابسته است و اگر دریاچه خشک شود، زندگی‌شان تعطیل می‌شود!

طرف‌داران محیط‌زیست و علاقه‌مندان به نظام‌های زیستی هم به سرعت به تحقیق پیرامون موضوع پرداختند.

دریاچه خشک

دریاچه‌ای روی نقشه ایران

سیاوش شایان

چرا دریاچه ارومیه این قدر مهم است؟

زندگی ده‌ها هزار نفر به‌طور مستقیم به فعالیت‌های مرتبط با دریاچه وابسته است. از باغ‌داران و کشت‌کاران گرفته تا قایق‌رانان و کسانی که امور رفت و آمد بین بنادر و دریاچه را انجام می‌دهند. آب‌های نفوذی از دریاچه از چاه‌های پیرامون با پمپ‌ها بیرون می‌آید و به شکل آب شیرین به مصرف آشامیدن، صنایع و کارگاه‌ها، و باغ‌ها می‌رسد. ده‌ها رودخانه بزرگ و کوچک هم که تأمین آب‌های دریاچه برعهده آن‌هاست و آب‌های خود را به درون دریاچه می‌ریختند، بر روی تعدادی از آن‌ها سد بسته شده است و دیگر آب آن‌ها به دریاچه نمی‌ریزد. می‌توانید روی یک نقشه از آذربایجان نام این رودها و سدها را پیدا کنید؟

بیشتری یافته‌اند. مهم این است که حیات گیاهی و جانوری پیرامون دریاچه تغییر یافته است. به قول دوست‌داران حفظ محیط‌های طبیعی، «اکوسیستم دریاچه» دچار تغییر شده و آن را به سوی شوره‌زار شدن پیش می‌برد. این امر یعنی تعداد زیادی از پرندگان زیبایی که در گذشته در دریاچه و جزیره‌های فراوان آن و یا در کناره‌هایش زندگی می‌کردند، حالا دیگر باید به جای دیگری بروند. دیگر فلامینگوهای پادراز با نوک‌های برگشته و بال‌های صورتی در این دریاچه کمتر دیده می‌شوند. در جزیره‌های دریاچه هم تعداد زیادی از جان‌داران و چارپایان زندگی می‌کردند که زندگی آن‌ها هم دچار تغییر شده است. در شوره‌زار که جزیره تشکیل نمی‌شود!

چه باید
کرد؟



از دست دانش‌آموزان فقط این برمی‌آید که پیگیر شوند تا دریاچه ارومیه روی نقشه ایران باقی بماند. آنان باید به دستکاری‌ها و بهره‌برداری‌ها از منابع و اراضی دریاچه حساسیت نشان دهند. پیرامون آن تحقیق کنند و به مسئولان بگویند: «ما دریاچه می‌خواهیم نه شوره‌زار!» مسئولان هم باید مواظب بهره‌برداری از منابع آبی اطراف دریاچه باشند. از سدها آب به اندازه کافی رها شود تا به دریاچه برسد. همچنین جلوی بهره‌برداری از چاه‌های غیرمجاز و فراوان پیرامون دریاچه گرفته شود. خلاصه، هر کس کاری از دستش برمی‌آید بکند تا دریاچه زیبای ارومیه، به شوره‌زار تبدیل نشود. همین...

تنها رودها و سدهای روی آن‌ها نیستند که باعث خشک شدن دریاچه می‌شوند یا آن را به سوی خشکی می‌برند. می‌گویند بارش‌های جوی در حوضه دریاچه کم شده‌اند یا چشمه‌هایی که در زیر دریاچه می‌جوشیدند و قسمتی از آب دریاچه را تأمین می‌کردند، خشک شده‌اند. عده‌ای هم می‌گویند، تعداد چاه‌هایی که در اطراف دریاچه زده‌اند و آب را بالا می‌کشند، خیلی زیادتر از گذشته شده است. علت خشک شدن دریاچه هر چه که باشد و سهم هر یک از عوامل بالا هر قدر هم که باشد، مهم این است که آب دریاچه کمتر از گذشته شده است و شوره‌زارهای اطراف آن وسعت

گیاهان و

جانوران مختلف همواره

الهام بخش انسان‌ها برای ابداعات و اختراعات تازه بوده‌اند. این موضوع مثال‌های زیادی دارد. مثال‌هایی که نشان می‌دهد چگونه بعضی از فناوری‌های انسانی ریشه در رفتار غریزی جانوران دارد.

● مجید عمیق

زنبورهای کاغذساز تکه‌های چوب را می‌چوند و با بزاق دهانشان مخلوط می‌کنند. انسان هم برای تهیه کاغذ، کُنده‌های درختان را به شکل خمیر چوب در می‌آورد و پس از آبگیری آن‌ها را به صورت ورقه‌های نازک پهن می‌کند و کاغذ می‌سازد.



زنبورهای کوزه‌ساز پس از جمع‌آوری توده‌ای از خاک رس خیس آن را به شکل یک لانه شکل کوزه‌ای در می‌آورند که پس از خشک شدن سخت و مقاوم می‌شود. سفالگران هم توده‌ای گل رس خیس را روی چرخ سفاگری می‌چرخانند و آن را شکل می‌دهند و ظرف سفالی زیبا می‌سازند.



مورچه‌های سبز درختی

نوزادانشان را در میان آرواره‌هایشان نگه می‌دارند و به کمک رشته تارهای ظریفی که نوزادان ترشح می‌کنند، لبه‌های برگ‌ها را به یکدیگر می‌دوزند و لانه می‌سازند. در صنعت پارچه‌بافی و قالی‌بافی رشته‌های نخ به صورت تار و پود در هم تنیده می‌شوند. مورچه‌های سبز درختی هم نوزادان خود را مانند یک دوک نخ‌ریسی زنده بین لبه‌های برگ‌هایی که باید به یکدیگر دوخته شوند، حرکت می‌دهند.

انسان‌های نخستین برای در امان ماندن از شرایط جوی نامساعد و خطر حمله جانوران وحشی در غارها زندگی می‌کردند. با گذشت زمان، آن‌ها با استفاده از مصالح طبیعی ساده دور و برشان توانستند خانه‌های موقتی بسازند. برای این کار از روش لانه سازی حیوانات تقلید کردند؛ به ویژه از پرندگان که با استفاده از ساقه‌ها و علف‌ها و گل‌ولای لانه می‌سازند.



● در تونل‌ها از پنکه‌های قدرتمند استفاده می‌شود که هوای بیرون را به درون تونل می‌مکند و هوا دائم جریان دارد. هوای درون تونل از این طریق تهویه می‌شود. موربانه‌ها لانه‌هایی برج مانند می‌سازند. وقتی هوا از فراز این لانه‌های ستونی شکل عبور می‌کند هوای درون لانه را می‌مکد و تهویه می‌کند.

طبیعت

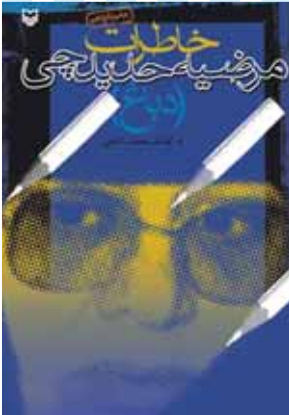


● سگ‌های آبی با استفاده از تنه‌های درختان روی رودخانه‌ها سد می‌سازند و کلبه‌شان را وسط دریاچه‌ای که پشت این سد تشکیل می‌شود، درست می‌کنند. انسان‌ها هم برای تهیه آب آشامیدنی، آبیاری زمین‌های کشاورزی و تولید برق روی رودخانه‌ها سدهای عظیمی می‌سازند که از مهندسی بی‌عیب و نقص سگ‌های آبی الهام گرفته شده است.



آبی در کویر

نفسه مرشدزاده



آدم‌ها وقتی در محاصره سختی قرار می‌گیرند، بعید نیست دست‌ها را به نشانه تسلیم بالا ببرند، به وضع موجود تن بدهند و خودشان را قانع کنند که نشد. هر کس بسته به توان و قدرتش، تا جایی ایستادگی می‌کند. آدم‌های معمولی زودتر تسلیم می‌شوند و آن‌هایی که بعدها قله را فتح می‌کنند، تا آخرش می‌ایستند. در عمل ایستادگی کردن و کم‌نیارودن سخت است. **مرزیه دباغ** یکی از کسانی بود که قبل از انقلاب بارها ایستادگی کرد. شرح این ایستادگی‌ها در کتاب خاطراتش چاپ شده است:

«شب‌ی مأموران ساواک به خانه ما آمدند و مرا دستگیر کردند. در طول بازداشت، چند بار کلاه آهنی روی سرم گذاشتند و جریان الکتریسیته به بدنم وارد کردند. گاهی آنقدر شلاق بر کف پایم می‌زدند که از هوش می‌رفتم. حدود ۱۶ روز وحشتناک‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کردم، ولی مطلب با اهمیتی به مأموران نگفتم.

از این رو دخترم **رضوانه** را دستگیر کردند. فکر می‌کردند با چنین اقدامی مقاومت مرا درهم می‌شکنند. بعد از مدتی صدای فریادهای دلخراش رضوانه همه جا را فرا گرفت. چون مار گزیده به خود می‌پیچیدم، تا صبح پلک روی پلک نگذاشتم. صدای ناله‌های جگرسوز رضوانه تمامی نداشت.

ناگهان همه صداهای قطع شد. دلهره راه نفس کشیدنم را بند آورده بود. ساعت چهار صبح که چون مرغی پر کنده خود را به در و دیوار سلول می‌زدم، صدای زنجیر در را شنیدم. به طرف در سلول خیز برداشتم و رضوانه را دیدم که تکه پاره و با بدنی مجروح و خونین روی زمین افتاده است. با هر آنچه در توان داشتم، به در کوفتم و فریاد کشیدم. وقتی دیدم آبی که روی او می‌پاشند، او را به هوش نمی‌آورد، دیگر دیوانه شدم. سر و تن و مشت و لگد بر هر چیز و همه جا می‌کوفتم.

ساعت هفت صبح آمدند و پیکر نیمه‌جان رضوانه را داخل پتویی گذاشتند و بردند. فریاد می‌کشیدم: «مرا هم ببرید! جنایتکارها! قاتل‌ها!» در همین زمان صوت قرآن می‌خکوبم کرد: «**وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَانْهَالِكَبِيرَهُ الْاَعْلٰی الْخَاشِعِينَ**». صوت قرآن چنان زیبا بود که گویی خدا خود سخن می‌گفت و مرا به صبر و نماز فرا می‌خواند. تازه به خود آمدم. صدا، صدای آیت‌الله ربانی شیرازی بود. خیلی سوزناک دلداریم می‌داد. سلول ایشان فاصله‌ای با سلول من نداشت و آنچه را که من دیده بودم، او نیز دیده بود. وجود این عالم در آن برهوت و کویر لم یزرع، آب حیاتی بر ریشه‌های خشکیده‌ام بود. جانی دوباره گرفتم و زنده شدم. برخاستم و دست به سوی آسمان گرفتم و همه چیز و همه کس را به دست توانای خداوند سپردم و زندگی دخترم را از او خواستم.»

ضد زندگی

• زیر نظر علیرضا لبش

- تصویرگر: مهدی صادقی
- میثمه موسوی - مهدی صادقی -
- مجید صابری نژاد - آرشن عادلی

باحل کردن سئو در اینترنت راد یافت کنید

$$Z_x = \frac{1}{y} (x^2 + \ln(5x - 3y^2))^{-\frac{1}{2}} \frac{\partial}{\partial x} (x^2 + \ln(5x - 3y^2))$$

$$= \frac{1}{y} (x^2 + \ln(5x - 3y^2))^{-\frac{1}{2}} \left[2x + \frac{5}{5x - 3y^2} \right]$$

$$(\sqrt{2x} - 1)^2 = (2 + \sqrt{x - 4})^2 \quad 4 + 4\sqrt{x - 4} + x - 4 = ?$$

وای
فای

می خوام کلی مسئله ریاضی
دانلود کنم!

آره کل کمای، می خوام بارش
چی کار کنی؟!

خداکنه بابای من
از این قضیه بونو
وگرنه روی کولر فضا
همین جوری منی زاره!

خب می گفتید رضوای فای را نمی خواهیم
بدیم، دیگر چرا اینقدر خودتون رو
به زحمت انداختید؟!

من که بعید می دونم جواب
اینی معادله هم رمز باشه!

ما عدها رو اتفاقی امتحان
کنیم، راحت تر از حل این مسئله انست

کوزه خیاط

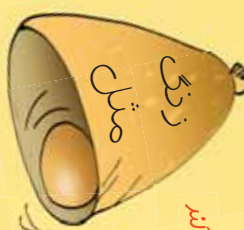
بیماری مهلکی به شهر آمد و گزشتگان را به کورستان می‌بردند، از جلوی دران خیاط می‌گزشتند.

خیاط برای آنکه حساب تلفات بیماری را داشته باشد، کوزه‌ای به دیوار آویزان کرد و یک مشت سنگ ریزه پهلوی آن گذاشت و برای هر مردی که در می‌شهر، سنگی را فل کوزه می‌انداخت.

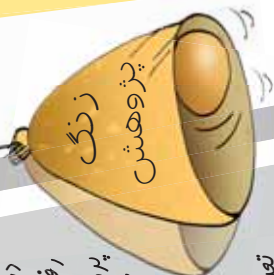
دوستانش این موضوع را فهمیدند و هر وقت خیاط را می‌دیدند از او می‌پرسیدند: «چه فایده خیاط می‌گفت؟» «امروز سه نفر در کوزه افتادند.»

تا آنکه اثرات بیماری ویا در خیاط ظاهر شد و چنان به جان آفرین تسلیم کرد. مردی به خیاطی رفت و با دران بسته روبه‌رو شد. از همسایه پرسید: «خیاط کجاست؟» همسایه به او گفت: «خیاط هم در کوزه افتاد.»

پی نوشت: هر وقت شفقی دیگران را به خاطر موضوعی سرزنش کند و خودش نیز به آن موضوع مبتلا شود، از این مثل استفاده می‌شود.



• انتخابات و تعریفات: مهدی فرج الهی



به آن‌ها «گلایه» می‌گفتند.

برای آن‌ها سرورده است و در گذشته

سپهری شعر «آب را گل نکنیم»

گل آلود مایه بگیرند. حق سهراب

را گل می‌کردند تا عده‌ای دیگر از آب

گرفته آرم‌هایی فاکی بوده اند که آب

کم‌آبی را گل کردن می‌دانند.

فشکی و صادرات باران زمینی ریشه

تعدادی از محققان پژوهشگاه آب،

سؤال آب چکه چکه می‌چکد و کمالات در ورق غرق می‌شوند.

از معلمان عزیزان سؤال است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب علاوه بر بار کردن زیاد آب، افزایش بستن آب است! یعنی

پروفسور سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

منابع آب تجدید پی

تفقیات متفهمان آبکی نشان می‌دهد، ۹۷ درصد از آب‌ها با نلک
هستند و شورش را در آورده‌اند از شوری و تنها سه درصد از آب‌های
زیر زمینی بی‌شور و خورانی است.

در سال‌های اخیر، منابع تجدید پذیر آبی اتقار تجدید آورده‌اند که دارند

رفوزه می‌شوند و خاک را ترک تقصیل می‌کنند.

آب علاوه بر بار کردن زیاد آب، افزایش بستن آب است! یعنی

پروفسور سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود

آب و فساد سرقالی بنیران معتقد است: یکی از مهم ترین دلایل کمبود



کارت زدن ممنوع

در کشور مغولستان تعداد اسب‌ها ۱۳ برابر تعداد انسان‌هاست. یعنی اگر شما در این کشور قدم بزنید، وقتی از کنار یک مغول رد بشوید، باید از کنار ۱۳ رأس اسب هم رد بشوید تا به مغول بعدی برسید!

در مغولستان پشه‌ها از سن سه سالگی اسب سواری می‌کنند! البته با توجه به اینکه جمعیت اسب‌ها ۱۳ برابر جمعیت مغول‌هاست، پشه‌های مغول دو راه بیشتر ندارند: یا باید زیر دست و پای اسب‌ها له بشوند یا اینکه روی گرده اسب‌ها بپرند تا از له شدن زیر شُم اسب‌ها نجات پیدا کنند. پشه‌های مغول هم راه دوم را انتخاب کرده‌اند!

آنقدر در این کشور اسب زیاد است که از اسب برای سرویس مدرسه هم استفاده می‌شود! حتی دیده شده که دانش‌آموزان سوار بر اسب در کلاس درس مشغول گوش دادن به صحبت‌های معلمی هستند که خودش در حالی که سوار اسب است دارد به پشه‌ها درس می‌دهد و پشه‌ها هم برای درس جواب دادن با اسب پای تخته می‌روند!

بزرگ‌ترین اتفاقی که می‌توانست در تاریخ بشر بیفتد، چنگیزخان بود که در مغولستان افتاد و یک تنه نصف دنیا را گرفت و باعث مرگ ۴۰ میلیون آدم روی کره زمین شد که اگر از روی اسب نمی‌افتاد و نمی‌مرد، احتمالاً نسل بشر را منقرض می‌کرد!

سوت زدن با دهان در مغولستان اکیداً ممنوع است و به همین تعداد که ما در فیلیپین‌های فودمان تابلوی پارک ممنوع داریم، آن‌ها تابلوی سوت زدن ممنوع دارند. اگر کسی در این کشور به هر دلیلی سوت بزند او را دستگیر و زندانی می‌کنند. مغول‌هایی که تمایل به سوت زدن دارند، باید بعد از گرفتن گز، نامه به قاجار از مغولستان سفر کنند و در یکی از کشورهای همسایه سوتشان را بزنند و به مغولستان برگردند!



ویروس آنفلوآنزا

در عطسه ای رها بود

پارو برای هانزن

در فست وجوی یا بود

وقتی همبر را دیر

از دوق پر در آور

تا بیخ خلق او رفت

از ره سر در آور

دنبال کر تغریب

پانک به هر کجا ز

هی سنگ روی بیخ شیر

پنهان در دست و پا ز

زیرا همبر هر روز

کرانه کر می کرد

انزام همگی داشت

یک ذره کم نیامور

ویروس سر شکسته

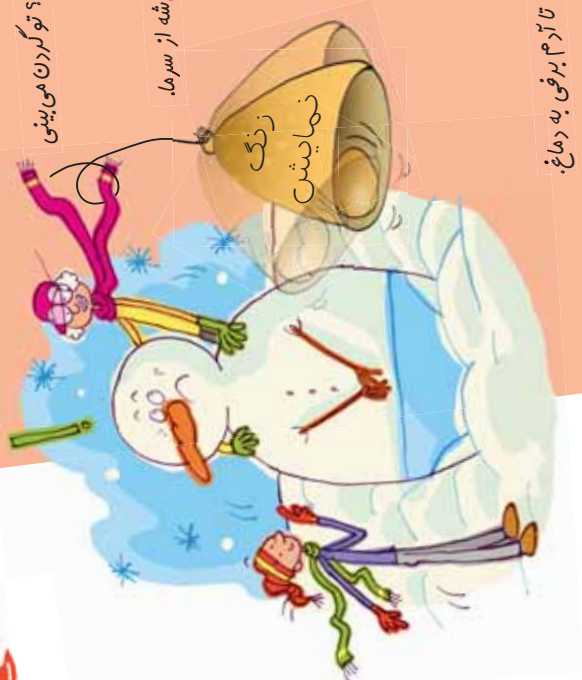
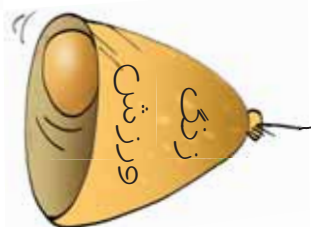
دق کرد و لکه پا شر

سالم همانر تن که

با ورزش آشنا شر

ویروس شکسته

مصطفی مشایخی



زنگ زدن

نقاش: سنا

شورام و یورام در حیاط مدرسه یک آرم برقی ساخته اند.

آرم برقی شال و کلاه پوشیده و عینک به چشم و دستکش به دست دارد، هر دو کنار آرم

برقی نشسته اند و به آن قیبه شده اند.

شورام: به نظرت آرم برقی واقعا عینک می خوراد؟

یورام: آره، ببین چقدر عینک پوش می یار.

شورام: ولی من یایی رو نمی توئم ببینم، می شه آرم برقی چشمش ضعیف نباشه.

یورام: چرا، آگه می خورای عینکت رو بردار.

چندر لفظه یور: شورام: آرم برقی عتقا باید دستکش داشته باشه.

یورام: داشته باشه، بهتره.

شورام: آگه من دستام داره سیاه می شه امکان داره دستکشم رو بردارم.

چندر لفظه یور: شورام: واقعا همه آرم برقی کلاه دارن؟

یورام: نه همشون.

شورام: پس اگر امکان داره، آرم برقی ما هم جزو اونایی باشه که کلاه نران.

من کلاه داره یخ می زنه.

چندر لفظه یور: شورام: میکم آرم برقی کردن داره؟ تو کردن می بینی

توی برن این آرم برقی؟

یورام: نه چطور مگه؟

شورام: آگه من کردن دارم و کردن داره سیاه می شه از سر ما.

بهتر نیست شال کردن آرم برقی رو بردارم؟

یورام: آگه دوست داری بردار.

چندر لفظه یور: شورام: آرم برقی مگه بو می کشه؟

یورام: فکر نکنم.

شورام: تو گشنت نشوره؟

یورام: نه فورده.

شورام: به نظرت واقعا آرم برقی به دماغ نیاز داره؟

یورام: نمی دونم.

شورام: ولی فکر کنم من الان بیشتر به هونج نیاز دارم تا آرم برقی به دماغ.

یورام: به نظرت ما چرا چنر ساعته کنار این کپه برف نشسته ایم؟

شورام: نمی دونم، شاید می خورایم یه آرم برقی بسازیم، می شه شال کردنش رو

باید بندازیم کردنش، شاید شبیه آرم برقی شد؟

تسلی می‌بخشید و می‌گفتید که منم که می‌بینم و می‌شناسم و می‌فهمم که این‌ها
 به این دنیا آمده‌اند و این‌ها را می‌بینم و می‌شناسم و می‌فهمم که این‌ها
 به این دنیا آمده‌اند و این‌ها را می‌بینم و می‌شناسم و می‌فهمم که این‌ها

به این دنیا آمده‌اند و این‌ها را می‌بینم و می‌شناسم و می‌فهمم که این‌ها
 به این دنیا آمده‌اند و این‌ها را می‌بینم و می‌شناسم و می‌فهمم که این‌ها
 به این دنیا آمده‌اند و این‌ها را می‌بینم و می‌شناسم و می‌فهمم که این‌ها

به این دنیا آمده‌اند و این‌ها را می‌بینم و می‌شناسم و می‌فهمم که این‌ها
 به این دنیا آمده‌اند و این‌ها را می‌بینم و می‌شناسم و می‌فهمم که این‌ها
 به این دنیا آمده‌اند و این‌ها را می‌بینم و می‌شناسم و می‌فهمم که این‌ها

به این دنیا آمده‌اند و این‌ها را می‌بینم و می‌شناسم و می‌فهمم که این‌ها
 به این دنیا آمده‌اند و این‌ها را می‌بینم و می‌شناسم و می‌فهمم که این‌ها
 به این دنیا آمده‌اند و این‌ها را می‌بینم و می‌شناسم و می‌فهمم که این‌ها

مجموعه داستان

مجموعه داستان



زمانی از آن کیسه آشغال
 که سوراخ شد با فبر شد مگس
 به اطراف آن رفت و از آن به بعد
 برای همه در دسر شد مگس

چنین شد که اطراف آن جمع شد
 و هر روز هم بیشتر شد مگس

درون غذا، توی سرویس‌ها
 جلو شد مگس، پشت سر شد مگس

به این سادگی با کمی آشغال
 که هر روز می‌فورد شد مگس

و در ماه فراداد و مرداد و تیر
 به هر خانه‌ای حمله‌ور شد مگس

شبی روی دیوار یا روی در
 شبی روی ما مستقر شد مگس

نیود امن، زیر لاف و پتو
 برای همه باز شد مگس

زمان رفته، رفته به جایی رسید
 که از مشکلات بشر شد مگس

هزاران نفر گرد هم آمدند
 مبدل به زنگ فطر شد مگس

به زور و به ضرب دو تا پیف پاف
 کمی گنج و بعرض دهر شد مگس

زمانی که مشغول این‌ها شمریم
 اسیر قضا و قدر شد مگس

زمستان رسید و هوا سرد شد
 به لطف خدا در به در شد مگس

مجموعه داستان



برف بازی مجازی

علیرضا لبش



شاپسته:

کدوم برف؟ همه اش تا فردا آب می شه.



محیا:

بچه ها با این برفی که اومده، به نظرتون فردا تعطیله؟



افسانه:

راست می گه، من عکس فیابون ها و کوفه ها رو توی اینستاگرام دیدم. خیلی برف اومده، کلی هم لایک کردم.



محیا:

بعید می دونم آب بشه، اصلاً از پنجره بیرون رو نگاه کردی ببینی چه برفی باریده؟



سولماز:

فردا مدرسه هم تعطیل بشه، من می یام، خیلی زشته که به عکس سلغی توی میاط برفی مدرسه ندارم.



سپیدا:

من که فردا می خواهم برم اسکلی.



سولماز:

اوه اوه از کی تا حالا اینقدر وضعت فوب شده میری اسکلی؟



سمیرا:

پاقان می کنه بابا اسکلی کجا بودا یه توپوب ور می داره می ره از سر کوفه سر می فوره میاد ته کوفه.



شهرزاد:

کی می یاد فردا بریم برف بازی؟



سپیدا:

من نمی یام. بارسال انقدر منو با برف زدن که شبیه کپه برف شدم. یکی می فواست یه هویج بزاره روی دماغم تا آدم برفی بسازه.



شاپسته:

من قدم زدن روی برف تازه رو خیلی دوست دارم. خیلی شاعرانه است.



سمیرا:

ولی اون کاری که روی برف می کنی، قدم زدن نیست، شلنگ و تفته انداخته. شاعرانه هم اگر باشه، شعر سپید پست مدرنه.



زنگ فناوری





• شروین سلیمانی

اسباب کُشی بہ شرح

در کَلَمَن نقشه فردای بزرگی است
این نقشه کشی حاصلِ رویای بزرگی است

اسباب کشتی می‌کنم از ماه به مریخ
اندیشه من شامل دنیای بزرگی است

از مغزم آنگه دود در آمد نه‌راسید
چون در صدرِ حلِ معمای بزرگی است

هر کس بشود صرفِ دو قط علم، هياتش
در زندگي اش تاخيرِ کالايِ بزرگي است

سوراخ نباید بشود قایقِ دانش
چون قایقِ ما راهی دریای بزرگی است

«هر سیب زمینی نشود پیپس عزیزم»
این مصرع من حاوی معنای بزرگی است

پاداشِ تلاشِ من و تو می رسد از راه
در جعبهٔ تقدیر، هدایایِ بزرگی است!

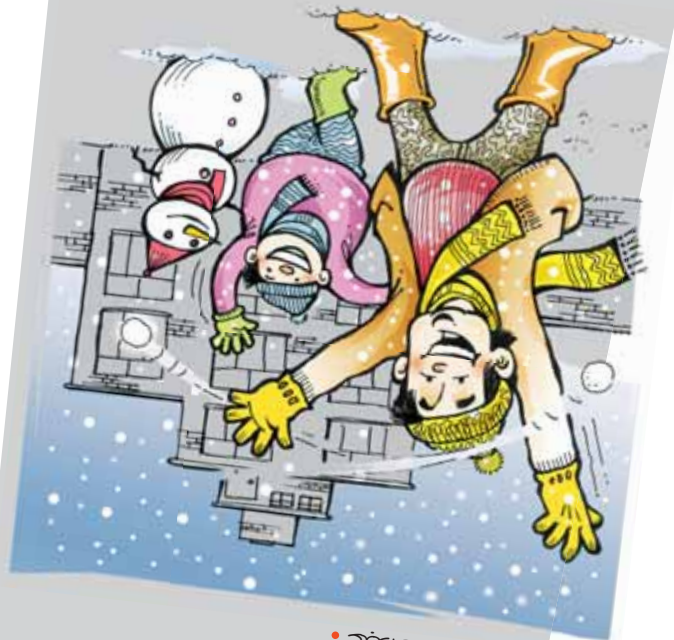


۱- در مورد سبب های بروز این بیماری
 ۲- در مورد علائم و نشانه های این بیماری
 ۳- در مورد تشخیص این بیماری
 ۴- در مورد درمان این بیماری
 ۵- در مورد پیشگیری از این بیماری

1. 1990-1991
 2. 1991-1992
 3. 1992-1993
 4. 1993-1994
 5. 1994-1995

[illegible]

مستوفی و رئیس مرکز می باشد
در سال ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲
مستوفی و رئیس مرکز می باشد



• செயல்பாடு

ਚੰਦਰਾ ਚੰਦਰ

خیالات خوش

• روح الله احمدی
• تصویرگر: مجید صابری خُزاد

رباتی بسازم که تکالیف بپه‌ها رو انجام بده و به باشون امتحان بده!



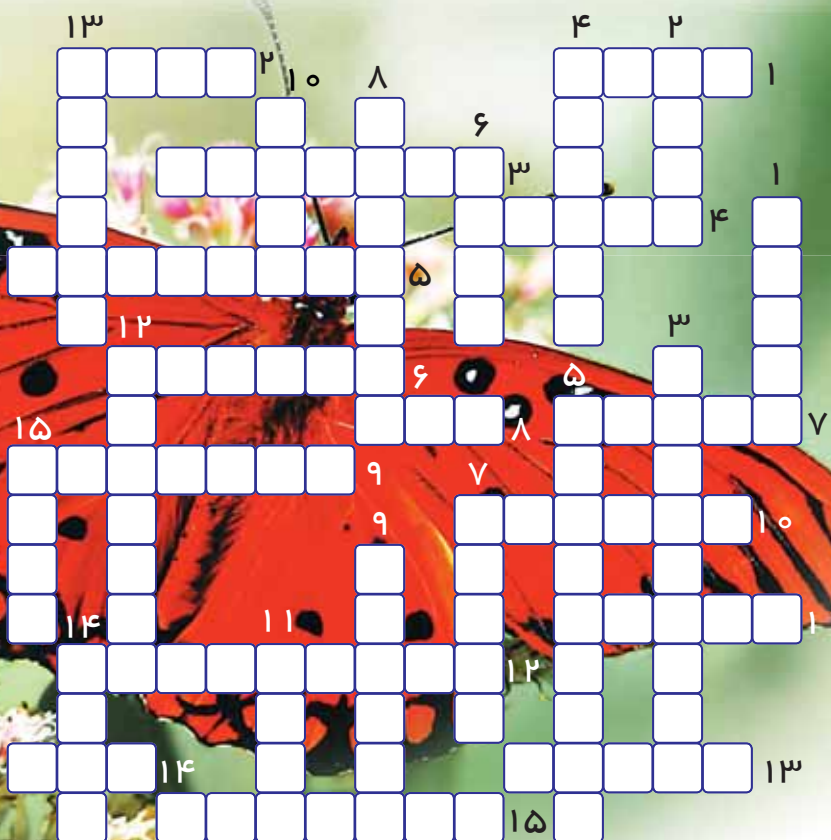
دنون‌هایی بسازم که باهاشون هرچی بگیری و مسواک هم نرزی خراب نشن!



افقی

۱. دهه فجر انقلاب اسلامی در این ماه برگزار می‌شود. ۲. بخشنده ۳. ورزش باستانی در این مکان انجام می‌شود. ۴. جاروی دندان ۵. شخصی که به خدای یگانه ایمان دارد.
۶. داستان‌های ملل باستانی که شخصیت‌های آن‌ها موجودات افسانه‌ای و قهرمانی با قدرت خارق‌العاده هستند. ۷. پایتخت آشوریان ۸. پدر رستم ۹. یعقوب لیث نخستین امیر این سلسله بود.
۱۰. یکی از بخش‌های تشکیل دهنده ساختمان چشم ۱۱. شهری که گلاب آن معروف است.
۱۲. سفیر در این مکان ساکن است. ۱۳. به لاشه حیوان مرده‌ای گویند که خودش مرده باشد یا به شکل غیر مشروع ذبح شده باشد. ۱۴. آتش به زبان عربی ۱۵. یکی از انواع انرژی‌های پاک و تجدیدپذیر

نیرامانی



عمودی

۱. ماه بهار قرآن ۲. در قدیم برای اجاق و نجاری از این سوخت استفاده می‌شد.
۳. تعداد اندک را به این شکل هم می‌گویند. ۴. عمل برگرداندن غذا به دهان توسط بعضی از حیوانات ۵. ساختمان‌های بلند مرتبه را می‌گویند. ۶. بخشیدن بخشی از اموال که از واجبات مالی در اسلام است. ۷. یکی از درس‌های ریاضیات. ۸. در زبان فارسی پایانه گفته می‌شود.
۹. شخص حيله‌گر و دورو ۱۰. نام ورزش ساده‌ای که از یک صفحه دایره‌ای شکل تشکیل شده و دایره‌های متحدالمرکز آن امتیازات متفاوت دارد.
۱۱. سرپیچی کردن ۱۲. به قهرمانان افسانه‌ای که بدن آن‌ها در برابر صدمات آسیب ناپذیر بود گفته می‌شد. ۱۳. تکرار و تمرین همراه با پشتکاری ۱۴. رؤیت این شکل از ماه شروع و پایان ماه رمضان را اعلام می‌کند. ۱۵. میوه کال را می‌گویند.

کیمیای نقش و دست

آشنایی با رشته صنایع دستی در مدارس فنی و حرفه‌ای

● مهرسلطانی



چالینگ چالینگ چال قیزلار
إله داراق آل قیزلار
إله داراق آلایلی
خالا ناقیش ئالایلی

بخشی از آوازی که قالی‌بافان ترکمن هنگام قالی‌بافی می‌خوانند:
ترجمه فارسی:
دخترها شانه‌ها را بردارید و
برتاره‌های قالی فرود آورید
شانه‌ها را برداریم و قالی را منقش کنیم.

یکی از دوستانم می‌گفت: «با خودم عهد کردم، به هر شهر یا کشوری که سفر می‌کنم، یه صنایع‌دستی، یا یادگاری خاصی از آنجا برای خودم بگیرم و بگذارم در اتاقم تا هروقت دیدمش، یاد خاطراتم در آن مختصات جغرافیایی بیفتم.» مرزهای کشورها، شهرها یا قوم‌ها، فقط یک‌سلسله خطوط نامرئی و من‌درآوردی نیستند. درون این مرزها، خرده‌فرهنگ‌های متنوعی شکل می‌گیرند و مردمانش شبیه به یکدیگر می‌شوند و متفاوت از دیگران. صنایع‌دستی هر منطقه‌ای هم این تنوع فرهنگی را نشان می‌دهد. انگار امضای آن جغرافیا است.

رشته صنایع دستی

یکی از جذاب‌ترین رشته‌های فنی حرفه‌ای از نظر من می‌تواند همین رشته «صنایع دستی» باشد. با گذر تدریجی زمان، بسیاری از خاطرات تاریخی ما مدفون شده‌اند. این رشته شبیه پزشکی است که بیمار بی‌حال و نزار خود را از میان آوارها پیدا می‌کند و او را بهبود می‌بخشد. بسیاری از بخش‌های تاریخی فرهنگ ما با گذر زمان و مهاجرت انسان‌ها به کلان‌شهرها از میان رفته‌است. بخشی که ظرفیت آن را دارد به یکی از بزرگ‌ترین و پربازده‌ترین تجارت‌های ایران بدل شود، صنایع دستی است. در کارگاه‌های این رشته، با فنون بسیاری از هنرهای دستی از جمله سفال‌گری، نگارگری، قالی‌بافی و ... آشنا خواهید شد. اما همیشه خاطرتان باشد که سفر به اقلیم‌ها و یادگرفتن این هنر از استادان و ارائه تمام و کمال آن است که این هنر را زنده نگه خواهد داشت.



شاید یکی از دلایلی که بسیاری از فن‌ها و هنرها در ایران کم‌کم فراموش شده‌اند، این باشد که بسیاری از استادان، این فن‌ها را طی سالیان دراز و به تنهایی یاد گرفته‌اند و ترس از رقبا اجازه نداده است هیچ‌گاه این فنون را به‌طور کامل به شاگردان خود بیاموزند. این شده که همواره شاگرد پایین‌تر از استاد باقی مانده، تا جایی که دیگر چیز دندان‌گیری از آن علم یا هنر باقی نمانده است. با دانشگاهی شدن این رشته به طور کل می‌توان خوش‌حال بود که بسیاری از منابع یادگیری حالا وجود دارند. اما اگر جذب چنین رشته‌ای شدید، به این منابع بسنده نکنید. ایران پهناور پر از گنج‌های پنهانی است که باید سفر کنید به تحقیق بپردازید و از نو صنایع دستی آن منطقه را بشناسید و با هنر نو تلفیق کنید و اثری تازه خلق کنید.



طراحی سنتی ایرانی

امروزه بسیاری از طراحان پوشاک به سمت طراحی‌های سنتی ایرانی میل کرده‌اند. بسیاری محصولات دیگر را هم می‌توان وارد بازار کرد که الهام گرفته از صنایع دستی کهن ایران باشند. این رشته تلفیق زیبایی از هنر و تجارت است. شما می‌توانید خاطرات کهن سرزمینتان را دوباره زنده کنید و از نو بسازید. اصفهان یکی از شهرهایی است که در این رشته سرمایه‌گذاری‌های بسیار خوبی کرده‌است. بسیاری از هنرورزان برآمده از این شهر هستند. میناکاری، منبت‌کاری، معرق‌کاری و ... از هنرهای صنایع دستی این اقلیم است. گلیم‌بافی، گبه‌بافی، حصیربافی و ... با طرح‌ها و نقش‌های گوناگون خاص عشایر و برخی شهرهای دیگر است. این محصولات به خاطر منحصر به فرد بودنشان قیمت‌های بالایی نیز دارند. همین امر صنایع دستی را به یک ظرفیت خوب برای صادرات تبدیل می‌کند.



حکایت

● مجید ملا محمدی

پسر اسماعیل

● تصویرگر: وحید خاتمی

عمار بن حیان و دوستش، میهمان امام صادق (ع) بودند. روز قشنگی بود. از پشت پنجره اتاق، صدای بق بَقو می آمد. چند کبوتر روی سکوی کوچک نشسته بودند و گاه و بی گاه بق بَقو می کردند.

عمار به دوستش گفت: «امروز چه روز دلپذیری است! ما خوش بختیم که به مهمانی امام عزیزمان آمده ایم.»

دوستش خندید. عمار ادامه داد: «کاش پسر اسماعیل را می آوردم. او خیلی امام را دوست دارد. جایش خالی است!»

امام با سینی میوه به اتاق آمد و در کنارشان نشست.

عمار گفت: می گفتم پسر اسماعیل خیلی به شما علاقه دارد، کاش او را با خودم آورده بودم.»

لب های امام پر از لبخند شد و عمار ادامه داد: «واقعاً پسر با ادبی است. به من خیلی نیکی می کند. همیشه کمکم می کند. اخلاقش خیلی خوب است.»

امام بیشتر خوش حال شد و گفت: «من پسرت اسماعیل را دوست داشتم. اما حالا که گفتی به تو نیکی می کند، او را بیشتر از قبل دوست دارم.»

عمار و دوستش خوش حال شدند. یکی از کبوترها سرش را از لای پنجره آورد داخل و بلندتر از قبل بق بَقو کرد.



گل روی خدا

مؤمنان در دنیا پی بردند که برای عبادت آفریده شده‌اند. فهمیدند که نباید به چیزی جز بندگی خداوند بها بدهند. اینک در بهشت که همه چیز برایشان فراهم است، باز هم در پی نور بیشترند. یاد خدا بیشتر از گشت و گذار در گل و گلزار به آن‌ها لذت می‌بخشد.^۱

۱. برگرفته از: آیه ۵۶ سوره ذاریات، آیه ۵ سوره بینه، آیه ۲۲ سوره شوری، آیه ۸ سوره تحریم و آیه ۷۲ سوره توبه.

بیشتر بخوانیم

نویسنده: حسین بکایی

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان

و نوجوانان

سال نشر: ۱۳۹۶

نویسنده در این کتاب مصور با ذکر داستان‌هایی از پیامبران و پادشاهان، سرگذشت گاه‌شماری را در ایران بررسی می‌کند.

دقیق‌ترین تقویم جهان، گاه‌شماری دریانوردی و ماهی‌گیری، قمر در عقرب، و عید بهار از جمله بحث‌های مطرح در این کتاب هستند.



بر حریر دل

● ناصر نادری

قطره گفت: «من نمی‌خواهم توی دریا باشم.»

دریا گفت: «تو آرزوی رسیدن به من را داشتی.»

قطره گفت: «تا وقتی آسمان را ندیده بودم، آرزویم تو بودی!»

یک پرسش

یک پاسخ

● غلامرضا حیدری ابهری

روح خدایی

وقتی می‌گویند: روح انسان روح خدایی است، یعنی چه؟

این جمله به این معنی نیست که روح انسان تکه‌ای جدا شده از خداست، بلکه به این معنی است که روح انسان به خدا و معنویت علاقه دارد و عشق به خدا و ایمان به او در این روح موج می‌زند. یعنی این روح بسیار با ارزش است و اگر گرد گناه بر آن ننشیند، میلش به خدا روز به روز بیشتر می‌شود.

معنی دیگر جمله بالا این است که روح انسان به خوبی‌ها علاقه دارد و از بدی‌ها بیزار است. یعنی همان‌طور که خدا از کارهای زشت و ناپسند بدش می‌آید و تقوا، پارسایی و مهربانی را دوست دارد، روح انسان هم از اعمال ناپسند بیزار و برای اعمال خوب ارزش قائل است.

همه انسان‌ها از خوبی‌ها خشنود می‌شوند و از بدی‌ها متنفرند. دلیل برخورداری از چنین حالتی، داشتن روحی خدایی است؛ روحی که خدا آن را آفریده و میل به خوبی‌ها و نفرت از بدی‌ها را در آن قرار داده است. اگر برخی از آدم‌ها را می‌بینید که به سمت بدی می‌روند، به این دلیل است که روح خود را با انجام انواع گناه‌ها آلوده کرده‌اند، و گرنه میل به گناه پیدا نمی‌کردند.

پیرزن م

● نیمه قاسم زاده عقیانی
تصویرگر: سولماز جوشقانی

گاهی یک صدا نشان دهنده حضور شخص خاصی است. در خانه آلمرز نیز یک صدا وجود داشت که همه آن را می شناختند. این صدا، صدای برخورد یک چوب دستی به زمین بود. چوب دستی مال پدر بزرگ نبود، بلکه تکیه گاه پسر کوچولویی به اسم ایولف بود. ایولف پسر آلمرز و ریتا بود. او یکی دو سال بعد از تولدش از روی میز افتاده بود و برای همیشه فلج شده بود. ایولف آرزوهای بزرگی داشت. او دلش می خواست مثل بقیه بچه ها شنا کند، بدود و از تپه ها بالا برود. ایولف حتی دلش می خواست یک سرباز بشود.

آلمرز: تو باید بروی و کمی توی باغ گردش کنی.

ایولف: بهتر نیست که چند تا کتاب هم با خودم بردارم؟

آلمرز: نه، بعد از این بدون کتاب. عوضش برو ساحل، پیش بقیه بچه ها.

ایولف: (کمی ناراحت): نه پدر، من نمی خواهم پیش بقیه بچه ها بروم.

آلمرز: چرا؟!

ایولف: آن ها می گویند که من هیچ وقت نمی توانم سرباز بشوم.

آلمرز (تهدید کنان): اما آن بچه ها، در یکی از همین روزها می فهمند که چه

در شبکه های اجتماعی به کانون
هواداران رشد بپیوندید:



@iRoshd

بامطالب
متنوع و جذاب



موش‌ها

(پیرزن موش‌ها از در سمت راست خارج می‌شود... بعد از لحظه ای، ایولف از دست راست دزدکی بیرون می‌رود و کسی متوجه او نمی‌شود.)
ایولف کوچک که به دنبال پیرزن موش‌ها از خانه خارج می‌شود، دیگر به خانه بر نمی‌گردد؛ زیرا او نیز مانند موش‌ها در دریا غرق می‌شود.
پیرزن موش‌ها در نمایش نامه «ایولف کوچک»، خطرهای است که از دوران کودکی در ذهن نویسنده این نمایش نامه باقی مانده است. نویسنده‌ای که یکی بود یکی نبود زندگی‌اش از جای خوبی شروع می‌شود، اما بعد...

یکی بود یکی نبود، پسر کوچکی بود به اسم **هنریک**. هنریک پسر دوم خانواده بود و با خوبی و خوشی در شهر کوچکی در نروژ زندگی می‌کرد. خانواده هنریک در یک خانه بزرگ و اشرافی زندگی می‌کردند و اوضاع خوبی داشتند. هنریک در آن روزها نمی‌دانست که بعضی وقت‌ها اتفاقات بدی برای آدم‌ها روی می‌دهد.
اتفاقاتی که تا لحظه رخ دادن، آدم حتی یک بار هم به آن‌ها فکر نمی‌کند.

این اتفاق بد برای هنریک شش ساله، ورشکست شدن پدرش بود. طولی نکشید که آن‌ها همه چیز خود را از دست دادند و برای ادامه زندگی به یک روستای ساحلی رفتند.

زندگی هنریک تا ۱۵ سالگی به همین شکل ادامه پیدا کرد. دل خوشی او در آن دوران، نقاشی کشیدن و اجرای نمایش نامه عروسکی بود. نقاشی‌های او بیشتر کاریکاتور آدم‌های اطرافش بود و عروسک‌های نمایش او از مقوا ساخته شده بودند. هنریک در ازای اجرای نمایش از تماشاچی‌ها پول دریافت می‌کرد.

هنریک بعد از آن به طور جدی شروع به نوشتن کرد، اما نه خود او و نه هیچ کدام از اطرافیان‌ش، تصور نمی‌کردند که **هنریک یوهان ایبسن** در نمایش نامه نویسی به یک الگو تبدیل شود و روزی نام او در ردیف برترین نمایش نامه نویسان جهان قرار بگیرد.

کسی کنار ساحل آقا تر از همه است.

اما این گفته آلمرز واقعیت پیدا نمی‌کند، زیرا در ادامه، حضور پیرزنی به اسم «پیرزن موش‌ها»، زندگی ایولف را به سمت دیگری می‌کشاند. پیرزن موش‌ها زنی کوچک، پیر و لاغر است. او با شیپوری که می‌زند، موش‌ها را جادو می‌کند، به دنبال خود می‌کشاند و بعد آن‌ها را در دریا غرق می‌کند.

پیرزن موش‌ها (کنار در تعظیم می‌کند): بانو و آقا چیزی در منزل ندارند که باعث ناراحتی شان بشود؟
آلمرز: ما؟ نه، فکر نکنم.

پیرزن موش‌ها: برای اینکه اگر چیزی باشد، من با کمال میل حاضرم کمک کنم تا از شرش خلاص شوید.
ریتا: بله، خوب می‌دانیم چه می‌گوی، اما ما از این چیزها نداریم.



جست‌و‌جوی صابونی

● علیرضا نوروزشاد



آیا تا به حال دیده‌اید که حشره‌ای بدون آنکه در آب فرو رود، روی آب شناور باشد؟ آیا ما هم می‌توانیم بدون آنکه خیس شویم روی آب راه برویم؟

آب ویژگی‌های بسیار عجیبی دارد. یکی از این ویژگی‌ها کشش سطحی بالاست. برای مشاهده کشش سطحی می‌توانید با استفاده از سوزن ته گرد یا نوک‌های مداد نوکی و یک لیوان آب، مانند تصویر آن را ببینید. برای این کار باید آهسته و آرام سوزن یا نوک را روی آب قرار دهید. بهتر است که قبل از اینکه آن‌ها روی آب بگذارید، کاملاً خشک باشند. حتماً پس از چند بار تلاش می‌توانید این پدیده را ببینید.

به نظر شما ترکیب صابون با آب باعث کاهش کشش سطحی می‌شود؟ یا افزایش آن؟

این پدیده به دلیل نیروهای بین مولکولی مایع به وجود می‌آید. با افزودن برخی مواد به آب می‌توان میزان کشش سطحی را افزایش یا کاهش داد. برای مثال، اگر نشاسته را به آب اضافه کنیم، کشش سطحی به قدری زیاد می‌شود که حتی می‌توان روی آن راه رفت یا اگر به سطح آب ضربه محکم بزنیم، دستمان داخل آن نرود.

برای پاسخ به این سؤال یک آزمایش جالب انجام می‌دهیم:

وسایل مورد نیاز:

- پیش‌دستی یک بار مصرف
- صابون یا مایع دست‌شویی
- ظرف آب



۱. پیش‌دستی یک بار مصرف را به صورت شکل زیر برش می‌زنیم.
۲. قایق را روی آب قرار می‌دهیم.
۳. به انتهای آن کمی مایع دست‌شویی یا صابون می‌زنیم.



نحوه انجام این آزمایش را در این ویدیو می‌توانید ببینید.

آیا می‌توانید قایقتان
را طوری بسازید که
سریع‌تر حرکت کند؟

انرژی این قایق برای
حرکت از کجا تأمین
می‌شود؟

حرکت قایق به کدام
سمت است؟

از این آزمایش
چه نتیجه‌ای می‌توان
گرفت؟

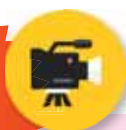


صندوق سؤالات



کشش سطحی را می‌توان به صورت‌های متفاوتی مشاهده کرد. آیا شما پدیده‌های دیگری از کشش سطحی را دیده‌اید؟ مطمئنم دیده‌اید. مثلاً به این فکر کنید که چرا خیسی در پارچه زود گسترش می‌یابد؟ چرا آب از روی یک شلنگ یا لیوان پر نمی‌ریزد؟ چرا قطره آب کروی شکل است؟ چرا آب در لوله‌های بسیار باریک بالا می‌رود؟ آیا می‌توانید با نگاه به اطراف خود چند سؤال دیگر را که به کشش سطحی ربط دارد، مطرح کنید؟

مسابقه آزمایش ماه



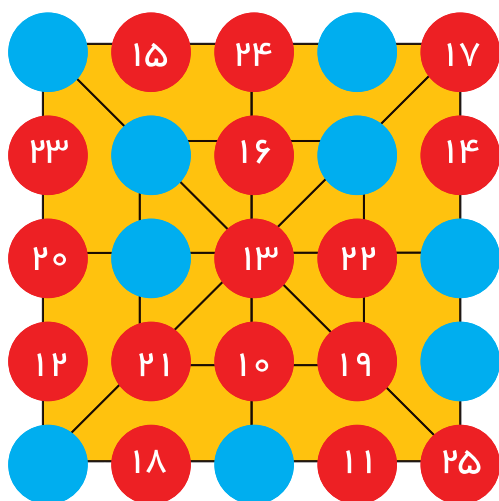
جواب سؤالات بالا را به همراه تصویر قایقی که ساخته‌اید، برای ما بفرستید. می‌توانید یک فیلم کوتاه (زیر یک دقیقه) تهیه کنید و نظراتتان را توضیح دهید. ما به خلاقانه‌ترین فیلم‌ها جایزه ویژه می‌دهیم. کافی است فیلم و عکستان را در شبکه‌های اجتماعی برای ما ارسال کنید یا در صفحه خودتان با هشتگ **#آزمایش_ماه** منتشر کنید. یکی از جوایز ویژه ما کوله پشتی روی جلد مجله است.



زندگیت زودست

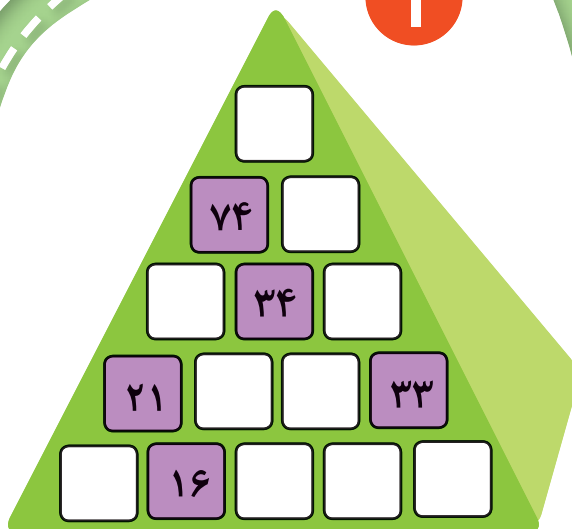
علی اصغر جعفریان

عددهای از ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های
خالی قرار دهید که مجموع عددهای ستون‌های
افقی، عمودی و مایل ۶۵ شود.



۲

۱



در این هرم عدد هر قطعه آجر حاصل مجموع
دو عدد زیرین آن است. بقیهٔ محل‌های خالی را به
کمک عددهایی که قبلاً نوشته شده‌اند، حدس بزنید.

۳

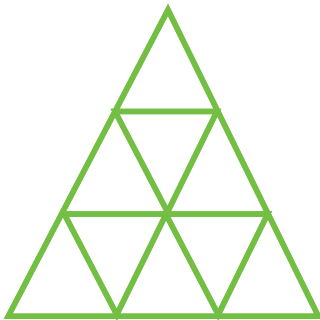
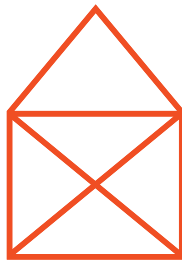
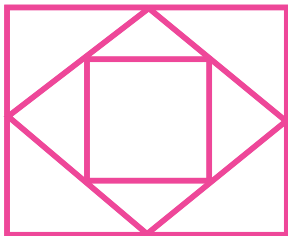
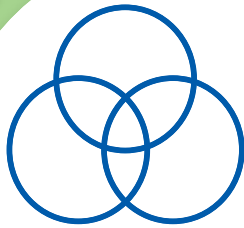
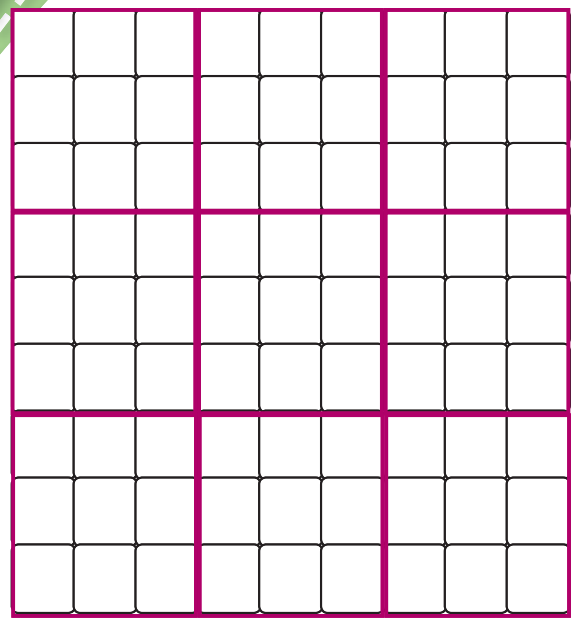


آیا می‌توانید این قطعات را طوری کنار هم بچینید
که علامت جمع (+) درست شود؟



سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ فقط یک‌بار تکرار شود.



آیا می‌توانید بدون آنکه قلم را از روی کاغذ بردارید، این شکل‌ها را رسم کنید.
راهنمایی: ابتدا نقطه شروع رسم شکل را مشخص کنید. سپس قبل از استفاده از قلم، مسیر از شروع تا انتها را با انگشتان دنبال کنید.

معما

جواب معما را
به دفتر مجله ارسال
کنید و به قید قرعه
جایزه بگیرید.

پسری در جزیره متروکی گرفتار شده است. تنها راه رسیدن به خشکی فقط پل است. وسط پل نگهبانی مراقب است که نه کسی از خشکی به جزیره برود و نه کسی از جزیره به خشکی بیاید. مدت زمان طی کردن پل یک دقیقه است. نگهبان هر ۵ دقیقه، ۳۰ ثانیه می‌خوابد و بلافاصله بیدار می‌شود. دریا هم پر از کوسه ماهی است که پسرک نمی‌تواند با شنا کردن خودش را به خشکی برساند. آیا می‌توانید راه‌حلی برای رساندن پسرک به خشکی پیدا کنید؟

گاه صندوق مجاز

..... سعید چگینی
طراحی اینفوگرافیک:
مجتبی بخشی، عرفان پیشنگ‌پور

امروزه فایل‌های شخصی و مهم هر یک از ما، از داخل گاه‌صندوق و پوشه‌ها و آلبوم‌های عکس به ابزارهای دیجیتالی، مانند رایانه، تلفن همراه و دوربین عکاسی، منتقل شده‌اند. این ابزارها هر چند با گنجایش و دقت بالا ساخته می‌شوند؛ ولی در عین حال به دلیل امکان آسیب دیدن همیشه در خطرند. در این مطلب قصد داریم شما را با مشکل رایجی که برای ابزار ذخیره‌سازی اطلاعات رخ می‌دهد و راه رفع آن آشنا کنیم.

بدسکتور

اطلاعات شما با هر شکلی همچون صوت، متن یا ویدیو روی سکتورهای حافظه چیده می‌شوند. حال اگر بخشی از اطلاعات یک فایل روی سکتور معیوب قرار گرفته باشد، در حالت عادی خوانده نخواهد شد. «قطاع خراب» (Bad Sector) به قسمت‌هایی از حافظه گفته می‌شود که معمولاً به دلیل خرابی قابل استفاده و خواندن نیستند. این آسیب گاه فیزیکی و گاه منطقی (Logical) است.

دلایل به وجود آمدن بدسکتور

- ضربه و تکان شدید دیسک یا سیستم؛
- ویروس‌ها، بدافزارها و نرم افزارهای معیوب؛
- فرسودگی هارد دیسک؛
- فرمت بیش از حد دیسک؛
- خاموش شدن مکرر یا ناگهانی بدون انجام شات دان (SHUT DOWN)؛
- نوسانات و شوک الکتریکی.



ویدیوی آموزشی این
فایل را اسکن کنید:



از کجا بفهمیم؟

- کند شدن غیرعادی سیستم.
- کپی نشدن اطلاعات.
- هنگ کردن و قفل کردن مکرر سیستم.
- افزایش صدا یا صداهای عجیب دیسک.
- صفحه آبی (Blue Screen).
- بالا نیامدن یا بوت نشدن رایانه

شناسایی مشکل

اگر «ویندوز» احتمال دهد که هارد دیسک مشکل دار شده است، به صورت خودکار هنگام بالا آمدن رایانه دستور «chkdsk» را اجرا می کند.

وجود تعداد کم بدسکتور به معنای خرابی کامل هارد دیسک نیست. اما افزایش آن و تکثیر شدن، هارد را به آستانه خرابی می کشاند.

روش دیگر استفاده از ابزار «Error-checking» در ویندوز است. روی درایو کلیک راست کنید، در قسمت Properties به زبانه Tools بروید و با ابزار «Error Checking» دیسک را اسکن کنید.



راه حل

اگر بدسکتور به دلیل آسیب های فیزیکی، اعم از ضربه و ورود گرد و غبار، به وجود آمده باشد، امکان ترمیم و بازگشت اطلاعات بسیار کم است. ولی غالباً امکان بازگشت اطلاعات با ریکاوری وجود دارد.

از بین بردن قطعی بدسکتور امکان پذیر نیست، ولی می توانید با نرم افزارهایی همچون «HDD Regenerator» طوری «پارتیشن ها» را تغییر دهید که سکتورهای معیوب در بخش انتهایی و بدون استفاده پارتیشن قرار گیرد.

با «فرمت سطح پایین» (Low Level Format) هم در برخی شرایط می توان بدسکتورها را کاهش داد، ولی در نظر داشته باشید که اطلاعات شما بعد از این نوع فرمت غیرقابل برگشت خواهد بود.

چگونه بازیابی کنیم؟

اگر به هر علتی خواسته یا ناخواسته اطلاعاتی از رایانه یا کارت حافظه پاک شده است، برای بازیابی اطلاعات آن می توانید از نرم افزارهای زیر استفاده کنید:

- Recover My Files
- Recuva
- EaseUS Data Recovery
- Ontrack EasyRecovery
- R-Studio

هنر مبارزه بادست خالی

کاراته

ورزش کاراته هنری است رزمی که پنج هزار سال پیش در ژاپن شکل گرفت. معنای کاراته «دست خالی» است و یک کاراته‌کا با روی آوردن به این ورزش، هنر مبارزه با دستان خالی را می‌آموزد.

● مهدی زارعی

کاراته و فایده‌های آن

شاید ابتدا تصور کنید کاراته رشته‌ای خشن است. اما با توجه به کنترل دقیقی که روی ضربات ورزشکاران می‌شود و ابزارها و وسایلی که برای محافظت مورد استفاده قرار می‌گیرند، این رشته یکی از کم خطرترین ورزش‌هاست. علاوه بر آن، انجام تمرین‌های کاراته به تعادل فشارخون و کاهش سطح چربی در بدن کمک می‌کند. کاراته سبب انعطاف‌پذیری عضلات بدن می‌شود و به این سبب احتمال مصدومیت کاراته‌کا کاهش می‌یابد. بالا رفتن تمرکز انسان از دیگر فایده‌های انجام حرکات کاراته است؛ موضوعی که حتی در تحصیل و مطالعه نیز می‌تواند به کمک انسان بیاید.

محل مسابقه

محل برگزاری مسابقه «تاتامی» نام دارد که مربعی است به ضلع ۸ متر و به رنگ آبی. درون آن دو مستطیل به رنگ قرمز دیده می‌شود که ورزشکاران برای آغاز کار در آنجا می‌ایستند. کلیه مسابقات کومیته (مبارزه دو ورزشکار) و کاتا (حرکات نمایشی) روی تاتامی برگزار می‌شود.

چه زمانی ورزش نکنیم؟

گاهی آماده ورزش شده‌ایم، اما از طرفی بیمار هستیم. در این شرایط چه باید کرد؟ باید ورزش کرد یا استراحت؟ اصلاً چه وقت‌هایی نباید ورزش کنیم؟ در پاسخ باید گفت که ورزش بیش از حد برای افراد بیمار می‌تواند ماده‌ای را در بدن تولید کند که سبب ایجاد استرس می‌شود. این ماده گلبول‌های سفید بدن را از بین می‌برد و طول مدت بیماری را افزایش می‌دهد.

به همین خاطر وقتی تب دارید، بهتر است ورزش نکنید! زیرا تب نشانه‌ای از وجود عفونت در بدن و مبارزه بدن با آن عفونت است. با ورزش کردن تنها دمای بدنتان را بالا می‌برید و مشکلات بعد از آن شروع خواهد شد. ورزش کردن در شرایط بیماری سبب می‌شود که فشار بیشتری به سلول‌ها وارد شود و همین موضوع ممکن است به سلول‌ها آسیب برساند.



ابزارها و وسایل

یک کاراته‌کا باید از وسایل زیر استفاده کند:
دستکش: دستکش کاراته تا بالای مچ را می‌پوشاند.

لباس (گی): لباس کاراته باید تا بالای زانو را بپوشاند.
شلوار: شلوار کاراته باید بلند باشد، اما تا اندازه‌ای که زیر پا نیاید. در کاتا شلوار کوتاه‌تر از کومیته (مبارزه) است.
کلاه حجاب: این وسیله مخصوص زنان و دختران مسلمان است. پشت این کلاه چسبی قرار گرفته است که آن را محکم می‌کند و موها توسط کلاه پوشیده می‌شود.

کمربند: در کاتا جنس کمربند سفت و محکم است. اما در کومیته جنس کمربند به سفتی کمربند کاتا نیست.

هوگو: سفیدرنگ است و زیر لباس پوشیده می‌شود.

محافظ لثه: درون دهان قرار می‌گیرد.
روپایی: مثل کفش است و روی پا را می‌پوشاند. تنها تفاوت آن با کفش در این است که زیر روپایی خالی است تا پا درون آن قرار گیرد. روپایی باید اندازه پا باشد و تا سر انگشتان را بپوشاند.
ساق‌بند: از مچ پا (دقیقاً همان جایی که روپایی تمام می‌شود) تا زیر زانو را می‌پوشاند. برای راحتی کار می‌توان از ساق‌بند و روپایی متصل به هم استفاده کرد.

● **چودان: بالا**
چودان: پایین

اصطلاحات تخصصی



چودان گری: ضربه پا به سر (اجرای این فن ۳ امتیاز دارد)
چودان گری: ضربه پا به کمر و شکم به شکلی که به حریف برخورد کند و صدایش واضح باشد. چودان گری اگر به شکم زده شود، باید شدت بیشتری می‌شود (اجرای این فن دو امتیاز دارد).
سوکی: مشت
گیاکو سوکی: مشت با دست مخالف

ری: تعظیم کردن
آشی وارا: با زدن ضربه پا تعادل حریف را به هم برنیم و وقتی او روی زمین افتاد، به وی مشت بزیم (این فن ۳ امتیاز است)
اورا مواشی: ضربه با کف پا به سر و صورت (این فن ۳ امتیاز است).
یوری سوکی: حرکتی ترکیبی است، به این صورت که با دست جلوتر حمله می‌کنیم اما با دست عقب ضربه می‌زنیم. (این فن هم یک امتیاز است).

هنر گل بازی

● سهیلا عبدلی

انسان‌های اولیه برای رفع نیازمندی‌های خود اشیایی از گل می‌ساختند. امروز نیز برخی از وسایل و ظرف‌ها با گل ساخته می‌شود. ما نیز می‌توانیم همین کار را انجام دهیم و ظرف‌های ساده و زیبا بسازیم.



- گل رس ● وردنه ● کیسه‌های پلاستیکی
- توپ پلاستیکی که از وسط نصف شده
- گونیا ● خط کش ● قالب‌های پلاستیکی یا فلزی
- اشیای شکل‌دار ● دو تکه چوب
- کاغذ باطله یا پارچه نخی
- چاقوی پلاستیکی بدون اره

ابزار و مواد لازم



۱ برای آنکه گل آماده کار شود، باید آن را ورز داد با فشار کف دست و غلتاندن، گل را مالش می‌دهیم.



۲ خمیر گل ورز داده شده را با وردنه صاف و یکنواخت می‌کنیم. به این منظور ابتدا روی میز را با کاغذ یا تکه پارچه نخی می‌پوشانیم، دو تکه چوب به ضخامت ۵ تا ۷ میلی‌متر را به موازات هم و با فاصله ۲۵ سانتی‌متر روی میز قرار می‌دهیم. گل را بین این چوب‌ها می‌گذاریم و با وردنه تخت و صاف می‌کنیم.



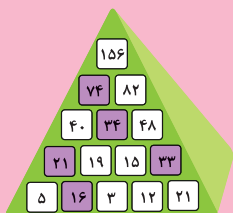
۳ قالب یا طرح ظرف مورد نظر را که قبلاً روی کاغذ کشیده‌ایم، روی سطح گل قرار می‌دهیم و با ابزار تیزی دور تا دور آن را می‌بریم.

مراحل ساخت

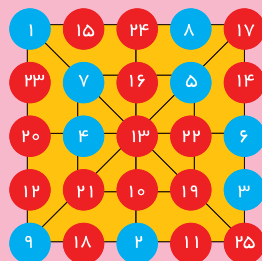
جواب سرگرمی

جواب ۱:

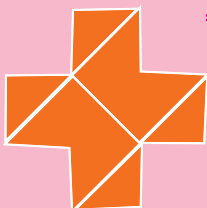
از عدد ۷۴ شروع کنید: $۷۴ - ۳۴ = ۴۰$ در سمت چپ
 $۴۰ - ۲۱ = ۱۹$ در سمت راست $۱۹ - ۱۵ = ۴$ در سمت راست
 سمت راست ۱۹. عددهای زیرین هرم عبارت‌اند از:
 $۱۶ - ۵ = ۱۱$ در سمت چپ، $۱۶ - ۳ = ۱۳$ در وسط، $۱۲ - ۳ = ۹$ در سمت راست
 و ۱۵ و $۲۱ - ۱۲ = ۹$ در گوشه سمت راست، و همین
 طور در سومین ردیف سمت راست $۱۵ - ۴۸ = ۳۳$ و در
 ردیف چهارم $۳۴ + ۴۸ = ۸۲$ و در نهایت در رأس هرم
 $۸۲ + ۷۴ = ۱۵۶$ پایان کار عددگذاری‌تان خواهد بود.



جواب ۲:



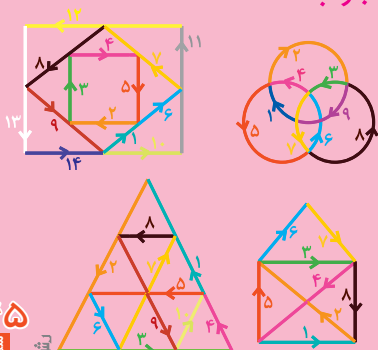
جواب ۳:



جواب ۴:

۳	۷	۱	۹	۵	۸	۶	۲	۴
۶	۸	۹	۴	۳	۲	۵	۷	۱
۵	۴	۲	۱	۶	۷	۳	۹	۸
۹	۱	۴	۶	۸	۵	۷	۳	۲
۷	۲	۶	۳	۹	۱	۸	۴	۵
۸	۵	۳	۷	۲	۴	۱	۶	۹
۱	۶	۵	۲	۷	۹	۴	۸	۳
۴	۹	۷	۸	۱	۳	۲	۵	۶
۲	۳	۸	۵	۴	۶	۹	۱	۷

جواب ۵:



۴

سطح بریده شده را داخل توپ
 پلاستیکی قرار می‌دهیم تا به شکل
 ظرف در آید.



۵

روی ظرف‌ها را با کیسه پلاستیکی
 که روزنه دارد، می‌پوشانیم تا آرام آرام
 خشک شوند.
 (اگر گل در معرض هوای آزاد قرار
 گیرد، به سرعت ترک می‌خورد.)

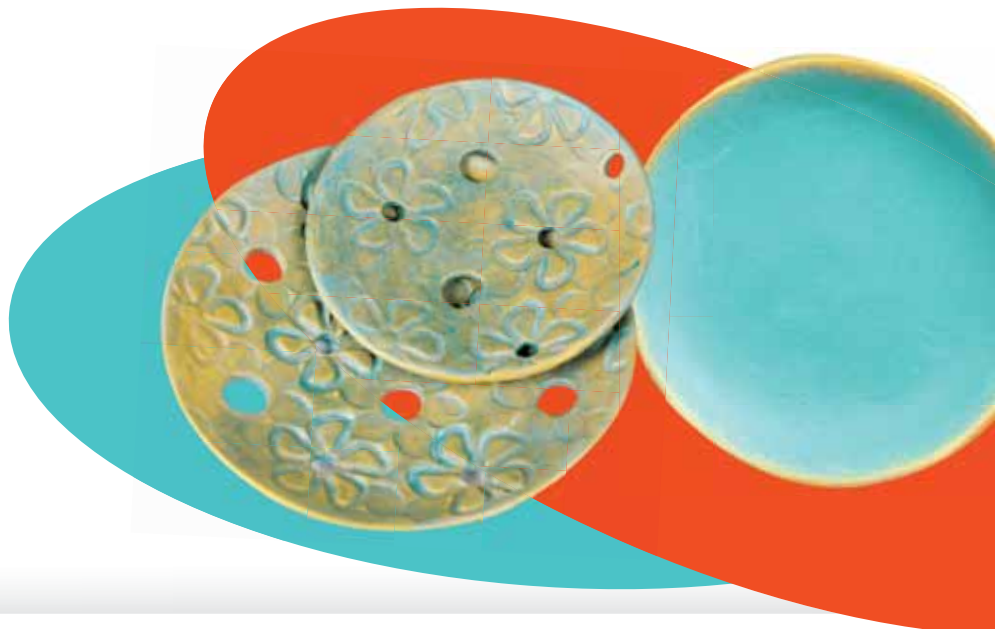


۶

در صورتی که بخواهیم سطح روی
 ظرف ساده نباشد، می‌توانیم قبل از
 برش گل با اشیا و اجسامی که نقش
 دارند، روی آن را به صورت بافت‌های
 متفاوت در آوریم.



پس از خشک شدن ظرف‌ها می‌توانیم آن‌ها را با گواش رنگ آمیزی و سپس با اسپری براق
 کننده استحکام آن را بیشتر کنیم. در صورتی که در نزدیکی محل زندگی شما کوره سفالگری
 وجود دارد، می‌توانید ظرف‌های خود را داخل کوره بگذارید تا کاملاً پخته شوند و بعد آن‌ها را
 رنگ آمیزی کنید.
 (گل رس در دمای ۷۵۰ تا ۹۰۰ درجه سانتی‌گراد پخته می‌شود.)



هم پاتوقی های عزیز

سلام دوستان. پنجمین شماره پاتوق هم از راه رسید. به طرز عجیبی، این شماره تعداد آثاری که به دست ما رسید، افزایش چشمگیری داشت. از این بابت کلی ذوق کردیم و بسیار به خودمان می‌بالیم که توانسته‌ایم بین شما به طور ویژه‌ای جا باز کنیم. این پاتوق بیشتر از همیشه با مهر و محبت شما روبه‌رو شده است. حالا با یک انرژی مضاعف از همه دخترخانم‌ها و آقای‌های عزیز در پایه‌های هفتم، هشتم و نهم از سراسر شهرها و شهرستان‌ها و روستاهای ایران پهناور دعوت می‌کنیم، همچنان بر قدرت و قوی، دست به قلم بمانید و این آثار خاص و دوست داشتنی را با سایر دوستانتان در این پاتوق به اشتراک بگذارید. سپاس‌گزاریم.

دوستان عزیز، نظرات خیلی زیاد و خوب شما به دست ما رسیدند، اما برخی بدون اسم و مشخصات کامل هستند که امکان چاپ آن‌ها در مجله وجود ندارد؛ چون اولویت با نظرات دارای اسم است.

■ آریان یوسفی، کلاس هشتم از تهران: «من یک مدتی است که دارم به نوشتن داستان می‌پردازم؛ داستان‌های ۳ یا ۴ صفحه‌ای. آیا می‌توانم داستان‌هایم را برای مجله‌تان ارسال کنم که اگر مورد پسند بود، آن را در مجله چاپ کنید؟»
آقا آریان، پاتوق برای همه مدل متن و داستانی آمادگی دارد. همین شماره یک فصل از یک داستان بلند برای ما ارسال شده بود. شما هم داستان‌های کوتاه، متوسط، بلند و خلاصه در هر اندازه‌ای که داری، برای ما بفرست که ما قطعاً و حتماً کلی خوش‌حال خواهیم شد.

علیرضا شیخ‌الاسلامی

■ امیرحسین اسماعیلی، کلاس نهم از تهران. داستان کوتاهی با نام «اگر من به جای یک میز بودم» ارسال کرده‌اند، در بخشی از داستان ایشان آمده است: «بعد از توفان سهمگین و شکسته شدنم، انسان‌ها مرا پیدا کردند و به اتاق عملشان که به آن کارخانه می‌گفتند، بردند. من در آنجا چند قسمت شدم. مثلاً یک قسمت من تبدیل به مداد شد، قسمت دیگرم به کاغذ و کتاب و ... اما قسمت اصلی من، یعنی قلبم را تبدیل به میز کردند که به خاطر این زندگی دوباره خدا را شکر می‌کردم تا اینکه من را به جای بزرگی بردند که پر بود از کتاب که از جنس خودم بود و همین‌طور مداد. البته چیزهای دیگری مثل کیف، خودکار و ... هم در آنجا بود.»

آقا امیرحسین، داستان کوتاه شما که از یک درخت تا میز و نیکمیت کلاس درس به خوبی روایت می‌شود، از این نظر داستان زیبایی است که شما با دقت به سیر زندگی چوب پرداخته‌ای اما ای کاش جزئیات را بیشتر بیان می‌کردی چرا که قوت یک داستان به توجه به اجزای جزئی و البته ضروری داستان است تا داستان بهتر در ذهن مخاطب بازسازی شود. امیدوارم در مسیر نویسندگی موفق بمانید.

■ زهرا حاج صادقی، کلاس نهم از شهرستان شاهین، شهر، در بخشی از مقدمه داستان خود با نام «من، من نیستم» نوشته اند: «من واقعی من دوست دارد در دنیای زیبای کتاب‌هایش زندگی کند، نه اینکه به جای کتاب خواندن فیلم کم‌دی ببیند. من واقعی من دوست دارد به کلاس ربانیک برود و چیزهای جدید یاد بگیرد تا اینکه به کلاس موسیقی برود و ویولن بزند. حتی من واقعی من، دوست دارد وقتی بیرون می‌رود، یک تیشرت ساده همراه شلوار جین بپوشد تا اینکه یک لباس اتو کشیده بدهند دستش برای پوشیدن. می‌بینید که چقدر دارد به من واقعی من توهین می‌شود؟! زندگی کمی تجملاتی ما و البته سخت‌گیری‌های مادر، مرا از من دور کرده است.»

زهرا خانم، داستان شما بسیار زیبا بود و شاید نکته اصلی و مهمی که داستان شما را جذاب می‌کرد، روایتی بود که امکان هم‌ذات‌پنداری سایر نوجوانان هم‌سن و سال شما را با مسائل و دغدغه‌های مشترک این دوران فراهم می‌کرد. موضوعی که در داستان‌تان به آن اشاره کرده‌اید که من واقعی ما یک سلسله ایده و آرزو دارد، اما زندگی واقعی ما شاید بعضی وقت‌ها در یک جهت دیگر حرکت کند، پذیرش واقعیت‌های موجود زندگی با همه فراز و فرودها و ویژگی‌های خاص هر موقعیت است. امیدوارم باز هم این داستان زیبا را ادامه دهید.

در شبکه‌های اجتماعی به کانون
هواداران رشد پیوندید:



@iRoshd

با مطالب
متنوع و جذاب

خانم راضیه مروتی، کلاس نهم از گلپایگان، در داستان کوتاهی برای ما نوشته‌اند: «خسته و کوفته از کلاس برگشتم و چند ساعتی را پای تبلتم گذراندم. چندبار این بازی را باخته بودم و حالا همه عزمم را جزم کرده بودم که این بازی را ببرم. درست در مرحله آخر که کافی بود با یک ضربه کار غول مرحله آخر را تمام کنم. مادرم وارد اتاق شد. هول شدم و تبلتم را به کناری پرتاب کردم. مامانم گفت: «درسات رو بخون بچه.» می دانستم فردا امتحان فارسی داریم اما به روی خودم نیاوردم و گفتم: «دبیرمون مشق نداده.» صدای زنگ تلفن آمد. دویدم و گوشی را برداشتم. **سعید** آن طرف خط گفت: «سلام کاوه ببین بچه‌ها امروز ساعت چهار با بچه‌های محله بغلی مسابقه فوتبال دارن میای دیگه؟»»

راضیه خانم، داستان کوتاه شما را که درباره بازی در شب امتحان و آماده نبودن برای امتحان فردایش بود، شاید برخی دیگر از دانش‌آموزان نیز تجربه کرده باشند. اما من فعلاً به موضوع و محتوای داستان نمی‌پردازم و نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که ای کاش برای همین ایده داستانی هم از خلاقیت خاص و اتفاق ویژه‌تری استفاده می‌کردی. منتظر داستان‌های بعدی و بیشتر و بهتری از شما هستم همچنان.

دوستان عزیز، نظرات خیلی زیاد و خوب‌اند، اما برخی بدون اسم و مشخصات کامل هستند که امکان چاپ آن‌ها در مجله وجود ندارد؛ چون اولویت با نظرات دارای اسم است.

فاطمه فرسویان ازمازندران: «اگر می‌شه از طریق فضای مجازی با پاتوق ارتباط برقرار کنیم. یک صفحه کامل هم تو پاتوق از داستان‌های ارسالی باشه.»

فاطمه خانم ممنون از توجهی که به صفحه پاتوق داری. در مورد ارتباط مجازی، ایمیل مجله بهترین شیوه است که هر مطلبی ارسال کنید درجا به دست پاتوق می‌رسد و بررسی می‌شود. در مورد صفحه کامل از داستان های ارسالی، دوستان دیگر هم گفته بودند، اما واقعاً برای این همه ذوق و استعداد باید یک مجله جداگانه چاپ کرد و متأسفانه که امکان پذیر نیست.

سعید ربیع زاده: «مجله‌های امروزی خیلی بی‌مزه‌اند.

مادرم از مجله‌های دهه ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ تعریف می‌کنه و

من الان هم عاشق اون مجله‌ها هستم.»

آقا سعید، اول از همه ممنون که مجله خودتان را

نقد می‌کنی. ما امسال تغییرات زیادی توی مجله

دادیم. نمی‌دانم این تغییرات تا چقدر خوب

بوده‌اند. شاید یک روز هم شما برای بجهات

از مجله رشد نوجوان دهه ۹۰ خاطرات خوبی را

تعریف کنی.

نظرات و مطالب شما هم به دست ما رسید:

سنا تقی زاده، پایه هشتم از جعفر آباد مغان

مهدی مهجوری، پایه نهم از تهران

ریحانه امان آبادی از کرج

محمدامین حیدری، پایه نهم از تهران

غزال جعفریان، پایه هشتم از کلاردشت

محمدحسین فتوحی، پایه نهم از تهران

زهراشاپوری، پایه هشتم از سمنان

حسن پوریا از تبریز

کوثر دهقانی از قروه سنج

راه‌های ارتباطی شما برای ارسال متن و داستان، ایمیل مجله است به نشانی nojavan@roshdmag.ir

و یا شماره پیامک ۰۸۹۹۵۹۶۳۰۰۰

برای نقد و نظر. لطفاً حتماً شهر و پایه تحصیلی خودتان را هم برای ما بنویسید. از انتشار مطالب و نظرات بدون اطلاعات کافی شرمندیم.

املت کلاوسبر

• تهیه و تنظیم: شهره علیپور

طرز تهیه:

ابتدا تخم مرغ‌ها را در ظرفی می‌ریزیم و با چنگال خوب هم می‌زنیم. یک تک مواد را در ظرفی می‌ریزیم و با چنگال خوب هم می‌زنیم. سپس درون ماهیتابه قرار می‌دهیم. پس از گرم شدن روغن، کل مواد را درون ماهیتابه می‌ریزیم و در ماهیتابه را می‌بندیم و با حرارت خیلی پایین منتظر پخت غذا می‌شویم. بعد از ۱۰ تا ۱۵ دقیقه غذا آماده است.

مواد لازم

تخم مرغ: چهار عدد
کدو سبز: یک عدد متوسط
گوجه خرد شده: دو عدد متوسط
قلقل دلمه: یک عدد کوچک
سیر خرد شده: دو جبه
نمک و قلقل و آویشن: به میزان دلخواه

نکته:

حتماً هر ۵ دقیقه غذا به غذا سر بزنید، زیرا حرارت گازها و جنس ماهیتابه‌ها متفاوت است و ممکن است زمان پخت تغییر کند.

شما هم طرز تهیه غذای ابتکاری خودتان را برای ما بفرستید

نوش جان!





مرغ مگس خوار کوبایی
۵/۵ سانتی متر



سنگ پشت لاک خال خالی، آفریقای جنوبی
۶-۸ سانتی متر



قورباغه، کشور پاپوا گینه ی نو
۷/۷ میلی متر که ده سال قبل کشف شد



میمون کوتوله آمریکای لاتین
۱۶-۱۴ سانتی متر



موش حشره خوار پوزه خرطومی
۴-۵ سانتی متر



لور ماداگاسکار
۹ سانتی متر



خفاش پوزه خوکی
کشور تایلند ۲.۴-۵ سانتی متر



مار نخی کور، آمریکای شمالی و جنوبی و
آفریقا و آسیا، ۱ سانتی متر



۱۵ تایی ها

در جهان جانوران برخی از بی مهرگان مانند کرمک ها یا نوعی زنبور انگل جثه ای کمتر از دو هزارم میلی متر دارند یا طول بدن نوعی سوسک کمتر از یک میلی متر است. شاید هر فردی ریز جثه بودن را بر اساس طول بدن یا ارتفاع و یا اینکه سبک بودن را ملاک قرار دهد. در بالا ده مورد از کوچک ترین جانوران در حیات وحش معرفی شده اند.



ماهی ساکن مرداب های اندونزی
۹/۷ میلی متر

خرگوش کوتوله آمریکای شمالی
۲۵-۲۷ سانتی متر



یکی از جزایر دریاچه ارومیه در محاصره شوره زار



اسکله قدیمی دریاچه ارومیه را ستون‌های نمکی تصرف کرده‌اند.